

سوارو

منظومه‌های هجائی که بازگویی وقایع تاریخی و یا ماجراهای عشقی و غنائی باشد در زبان کردی بیت (به فتح اول و سنکون ثانی) خوانده می‌شود. منشاء بیت‌های کردی متفاوت است و امکان دارد يك افسانه و یایك حادثه تاریخی ملی یا یایك حادثه محلی یا خاطره مبهم يك شکست و یایك پیروزی یا معتقدات بومی و مذهبی یا تأثرات عاطفی و تخیلی شاعرانه یا ممزوجی از اینها هسته بیت باشد. ولی در هر حال روح کلی بیت به نحوی گویای آرزوها و امیدها و یأسها و تلخکامیها و ناله‌های بی‌سرانجام این قوم است. (۱)

یکی از این بیت‌ها که مبتنی بر وقایع تاریخی است بیت «سوارو» می‌باشد. سوارو شکل ندایی واژه سوار است (سوار + و = سوارو). (۲)

سوارو منظومه رثائی، خطابي، غنائی، قومی و حماسی است که به آهنگ غیر موزون تقریر می‌شود یعنی Recitative است. و از آن می‌توان اپرا پرداخت. ^(۳) یعنی منظومه همه جوانب يك زندگی قومی را دربردارد.

- ۱- ونیزرك: مقدمه دکتر منوچهر مرتضوی بر منظومه کردی «شور محمود و مرزینگان» ضبط و ترجمه و توضیح قادر فتاحی قاضی از انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز. دی ماه ۱۳۴۸
- ۲- «و = و» در کردی پسوند ندا است برای مزید اطلاع رك: مقاله نگارنده پسوند در گویش مکریان. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. سال کورش بزرگ (۱۳۵۰) ص ۲۲۹ - ۲۱۰.

۳- از یادآوری آقای عزیز شعبانی در این مورد سپاسگزاریم.

سوارو شعرهجایی است. مصراعهای سواروهای مختلف يك اندازه نیست، یعنی تعداد هجاها در هر مصراع متفاوت است و بلندی و کوتاهی مصراعها نیز در سواروها فرق می کند. هجای مصراعهای سواروی سنجان بین هفت تا ۱۲۰ هجا نوسان دارد، در صورتیکه در سواروی عایشه گل بلندترین مصراع دارای ۹۶ هجا است، لکن هجاهای هیچ يك از مصراعها کمتر از هفت نیست. سوارو برگردان دارد و این برگردان در سواروهای مختلف فرق می کند. برگردان سواروی سنجان «های نه میتم سوارو! سوار! هاوارله من به تهنی.» است:

hāy namēn-əm suāro! suār! hāwār la mən ba tanē.

ترجمه:

ای سوار فدایت گردم! سوار فریاد بر من! (وای به حال من!) به تنهایی (مانده ام).

برگردان سواروی عایشه گل «سوارو! ههی سوار! مه زو له من به تهنی.» است:

Suāro! hey suār! marō la mən ba tanē.

ترجمه:

ای سوار! ای سوار! مرو! از من به تنهایی! (بدون من مرو).
 راوی یا سراینده با تحریر دادن واژه سوار، آهنگ و سرایش را از یکنواختی درمی آورد و تا او شعر را نخواند هجایی بودن آن و وزن آن به آسانی شناخته نمی شود. آهنگ غمگین و مناسب مرثیه است.
 هنگامی که خبر مرگ سوار می رسد کلمات اصلی مرثیه گفته می شود: «سوار! دهستی منت دامین بی. دهنا جوابم بوبه ره چه کیمان چه تاران لو قمانان ته بیب. و، چازانان ده بلین چ تاقه ده ستانی نه که نی. هه تابو خوم ده رمانیکی بوده گرمه وه له حیلی له دارچینی له قه نه فلی له ژه نگی ده گواری له توژی ده شه دی»

ده ستاوی ده دم به ناره قی گه رده نی. دهی ها ویمه وه سه رزاری برینی چوو-
که له سواری نه باداله من قه له ندر سو، بابان ویران نه بی نی گوشته زوونی بی نی
ته شه نی. ۱۰

suār! dastē mən-ət dāmēn bē. danā juāb-əm bō bara haq-
īmān ḥatārān luqmānān tabīb-ū, cāzānān dabəḷēn cə tāqa
dastānī nakanē. hatā bō xō-m darmānēḳī bō dagərmawa
la ḥēlē la dārcīnē la qanafəle. la žangī da guārē la
tōzī da šadē dastāwī dadam ba āraqē gardanē. dey hāwē-
mawā sar zārī bərinī cūkaḷa suārē nabādā la mən qalan-
dar-ū, bābān wērān na yēnē gōštazūnē bēnē tašanē.

ترجمه:

ای سوار! دستم به دامنت، حال، پامخ مرا به حکیمان، عطاران،
لقمانان، طبیب و نیک دانان برسان! بگوئید هیچ دستی به وی نرسد! (هیچکدام
به وی دست نزنند). تاخودم داروئی برایش بسازم ازهل (۱)، دارچین، قرنفل،
اززنگ گوشواره، ازگردشده (۲) (ام)، باعرق گردن خود به هم می آمیزم.
بردهنه زخم سواری گذارم مبادا ازمن قلندروخانه خراب گوشته زوون (۳) نیارد
وتشن (۴) بیاورد!

رسالهٔ جامع علوم انسانی

۱- هیل: باثانی مجهول معروفست و به عربی قاقلهٔ صغارمی گویند (برهان). فارسی

امروزهل و نیزنگ: برهان ذیل هل.

۲- شده sada: قماش حریری یلف علی الرأس. فرهنگ مها باد تألیف کیومکریانی

چاپ ارییل ۲۵۷۳ک. نوعی پارچه است که رنگ آن خاکستری و راه راه سیاه دارد که بیشتر
زنان به سر می بندند.

۳- گوشته زوون gōštazūn: فرهنگ مها باد این واژه را به صورت: گوشته زوونه:

ضبط کرده و آنرا: قرفة، التأم الجرح معنی کرده است. گوشته زوون آمدن قشر نازکی است
بر روی زخم که نشانهٔ التیام آن است.

۴- ته شهن tašan: مرکب است از ته = ta یعنی ته و، شه = ša یعنی نم به اضافه ←

در سوارو کلماتی به سوار خطاب می شود و آورا از پهلو به پهلو رفتن با دیگر سوار کاران به رزم بر حذر می دارد. و ده نجایین کثیر ده لئی: سوار که نابه ر که ناری سواران ماژوی نه بادا به ده سستی که فن که نی هه لت که نی. ده ک لال ب م برینی ده گه وره و، گرانت بخه نه و ه ده به رته وی به ده نی.»

danjāyē kiž daļē: suār! kanā bar kanārī suārān māžwē na
bādā ba dastī karēn kanē haļət kanē. dak lāl bəm bərīnī
da gawra-w gəran-ət bəxanawa da bar awē badanē.

ترجمه:

همینسان دختر گوید: ای سوار! پهلو به پهلو سواران مرو! نکند بادست
کفن کننده (شان) بر تو حمله ور شوند. آه لال شوم! زخم بزرگ و طاقت فرسا را
در بدنت ایجاد کنند!

در سوارو به وی خطاب می شود که باید اسب خود را از کدام نژاد برگزیند
معایب و نقایص چند نوع اسب را که از گونه های نامرغوب است، بر می شمارد،
آنگاه گوشزد می کند که باید اسب وی از فلان تخمه بوده و دارای این ویژگیها
نیز باشد:

پسوند «ن» که اتصاف را می رساند (زخمی که به ظاهر خشک باشد و در زیر آبدار باشد)
و کلابه معنی چرک کردن زخم، و یا عودت آن است.
من به بی تو که ده پرستی چونم؟! له تدهن دایه برینی کونم
mən ba bē tō ka dapərsī cōnəm? la tašan dāya bərīnī kōnəm
من بدون تو اگر می پرسیم چگونه ام؟ زخم کهنه ام چرک کرده است.

رك: هه ژار بو کوردستان - چاپ بیروت ۱۹۶۶ ص ۱۰۱.
ته شه نا بو ته وه نا سووری ده روونم دیسان زامی کونه به مهیی کونی ده بی مه رمم که م
tašanā bōtawā nāsōri darūnəm disān
zāmi kōna ba maīy kōni ḏabē marhamkam

ناسور درونم دوباره عودت کرده است زخم کهنه است که باید بامی کهنه مرهمش کنم
همین

«سوار! نه تو سوار مه به وه له بۆران .، بور وه سته کن، سوار مه به وه له
شی یان شی گه گرن، نه تۆلینی سواری نه سپی کی کۆتی سمت خز-و که فه ل
مازی یال-و بژبه ژه نگاری دامین تاری گه ردن به خونای، کۆت ده چی تا
سه ری مه یدانی ده حیلینی سمکۆلی له عه رزی ده کا، پی چالی عه رزی قول
ده کا، غیره تی له که للهی ساحه بی په یدا ده کا، نه وه له نیو کۆمه لی ده جحیلان
نا وه لا له نیو کۆمه لی شوژه سواران ده لین هات سواره کی ده سنجانی.

suār! atō suār mabawa la bōrān bōr wastakən,
suār mabawa la šēyān šē gagərn atō lēy suārī
aspēki kōti səmət xər-u kafal māzī dāmən tārī
kōt da cē tā sarī meydānē da hīlēnē səmkōlē la
'arzī da kā pē cālē 'arzī quḷ da kā ōiratē la
kalley sāhabī pēy dā da kā awa la nēw kōmalē da
jəhēlān nā waḷā la nēw kōmalē šōra suārān da lēn
hāt suārakey da sənjanē.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ترجمه:

«ای سوار! تو بر اسب های بور (۱) سوار مشو! [زیرا] اسب های بور و مستک (۲)

هستند. بر اسب های شی (۳) (بایای مجهول) نیز سوار شو! [زیرا] آنها نیز

۱- بۆر = bōr : اسبی است خاکستری رنگ که نوع مرغوب آن برای سواری کمتریافت

می شود.

۲- وه سته ک = wastak : صفت است برای اسب بور که در سواری زودخسته میشود.

۳- شی = šē : اسبی است که رنگ آن رنگاری است و نژاد آن نیز برای سواری مرغوب

نمی باشد (این واژه در فرهنگ مهاباد به این معانی آمده است : محلوج ، نقش ، رطوبه ،

اصهب ، اشقراللون).

گگر (۱) هستند، [لکن] تو سوار بر اسبی باش که کهر باشد، سرین گردویال و موی پیشانی آن ژنگاری (۲) باشد، دامن (دست و پا) تیره و گردن نمور باشد، این چنین اسب کهری بر سر میدان (رزم) می تازد، شیهه می کشد، سم به زمین می کوبد، به اندازه يك جای پا زمین را گود می کند، با این حرکت در سر صاحب خود غیرت پدید می آورد در چنین حالی در میان دسته جوانان، نه! (جوانان چیستند؟) در

۱- گه گر = gagār: صفت است برای اسب شی که برخلاف امر سوار کار حرکت کند. (بنا به اظهار آقای محمد سمار که در مها باد به پیشه نعلبندی مشغول است). این واژه در فرهنگ مها باد نیامده است.

۲- ژه نگار = žangār: رنگ فیروزه ای مانند. آقای قادر فتاحی قاضی در حواشی و توضیحات منظومه کردی مهر و وفا ص ۱۷۰ این واژه را معادل زنگار فارسی سبزرنگ معنی کرده اند (بدون ذکر مأخذ).

سابق بر این بر پیشانی اسبان آئینه های کوچکی می زدند که نشان دهنده شکوه و جلال سوار کار، و ارزش اسب بود. گاهی نیز یال و موی پیشانی اسبان را برای زیبایی آن در حنا می گرفتند و گاه برای چشم زخم نخوردن خر مهره نیز به گردن و یا پیشانی اسب می بستند. در اینجا ژه نگار را با توجه به این مطالب می توان، آئینه دار، زیبا و احتمالاً به حنا گرفته و یا خر مهره دار معنی کرد. فرهنگ مها باد این واژه را به این معانی آورده است: زنجار، الصدا، صد الدخان، جبل، ضباب لون بین الحمره والصفرة والسواد.

و فرهنگ خال: به این معانی آورده است: زنگی سه وزی تیر، مو و رووه شین.

rangī sawzī tēr, murūwašīn. یعنی، رنگ سبزی سیر، خر مهره.

رك: فرهنگ خال، تألیف شیخ محمد خال ج. دوم ص ۲۴۳ چاپ سلیمانیه چاپخانه کامران.

و فرهنگ وهبی Tawfiq Wahby به این معانی آورده است:

Jengar. (žangār)n. Singar; HENCIR Y, best quality figs.

که با هیچیک از معانی ذکر شده مناسبتی ندارد.

فرهنگ جگه رخوین چاپ بغداد ۱۹۶۷ این واژه را ضبط نکرده است.

تألیف، «جگه رخوین» = Ggarxoyñ

میان سوار کاران زبده کویند : سواره سنجان آمد.»

لحن خطاب در سوارهٔ عایشه گل عوض می‌شود. برای تحریک سوار، به وی گوشزد می‌کند که اگر در برابر هزار و پانصد سوار کار بگریزد او را به هیچ نخواهد شمرد و خلوت شبهای مهتابی را بروی حرام می‌کند. پستانهای کالش راهیچگاه به او نخواهد داد :

« نه گهر بیت-و، رووی خؤ وه گیزی له هزار-و، پینسه ت سواری .
 نه من لیت حرام ده که مه وه خلوهی ده مانگه شهوی، هه رتیوانی سینگ-و،
 مه مکان نه من قهنت نا ده می جوتیک شه مامه، شه مامه رهنگینهی سه ربه خوساری.»

agar bētu ruy xō-t wagēri la hazār-ū, pēnsat suāri.
 amən lē-t ḥarām dakamawa xalwey da mānga šawē har nē-
 wānī sīng-ū, mamkān amən qat-ət nādāmē jūtēk šamāma,
 šamāma rangīney sar ba xusāri.

ترجمه:

اگر تو روی خود را بر سر گردانی از هزار و پانصد سوار، من بر تو حرام خواهم کرد خلوت شبهای مهتابی را. هر آنچه میان شبینه و پستانها را، من هیچگاه به تو نخواهم داد، یک جفت شمامه! شمامه رنگینی که نمور (۱) است.

قسمتی از سوار و روایت است، در سوار و سنجان از محل حادثه اظهار بی‌اطلاعی می‌شود، سنجان خواب آشفته‌ای می‌بیند، فردای آن روز خبر می‌دهند که سواران در حال برگشتن هستند، بر سر راه آنان قرار می‌گیرد، به برادرش

۱- در متن کردی واژهٔ خوسار = xusār آمده است که به معنی شبینم سفید است. ولی در

فارسی ما آنرا نمور ترجمه نمودیم. واژه‌های خوز = xuz، خوسار = xusār، و

سیخوار = sixuār در کردی همه به یک معنی هستند و ریشه آنها نیز یکی می‌باشد.

برمی خورد، اورا باز نمی شناسد، سراغ سوار خود را از وی میگیرد، وی از سنجان می خواهد که نشانه و، ویژگیهای سوار را به او بدهد و با این توضیحات سوار خود را به اومی شناساند:

«سواری من سوار بوووه له کوئی کی قاپ ره شی بی نیشانی یال- و بژبه نزدیبه (۱). له دوای ده رۆن دوو توووله- و دوو تاجی فه ره نگییه. له سه ر کووشی خوئی رۆناوه رمبیککی عه بوو تووپی (۲) حاجی نسیری هه ژده قه فییه (۳)».

۱- نژد nəzd: در کردی به پیراستن موهای اضافی اسب گویند. البته اگر بخواهند به پیراستن موی دم اسب پردازند و آن هنگامی است که کره اسب است و می خواهند دم وی کج نشود. واژه نیر گزه nērgəza بکار می برند، و برای پیراستن یال بیشتر واژه «نژد = nəzd» را بکار می برند.

این واژه ها در فرهنگ مها باد نیامده است.

۲- عه بوو توپ abutop: آقای قادر فتاحی قاضی در حواشی و توضیحات منظومه کردی شور محمود و مرزینگان ص ۱۶۶ می نویسد: عبوتوپ، از مسکوکات و پول رایج دولت عثمانی بوده است. برای آن هیچ مأخذی را ذکر نکرده اند. نگارنده در فرهنگهای کردی در این مورد چیزی نیافته است. ولی از مفاد شعر چنین برمی آید که عبوتوپ نباید واژه ای باشد که برای پول و مسکو کات رایج بکار برده شود، بلکه به نظر میرسد تعیین کننده مارک نوع جنگ افزار باشد.

۳- قهف: این واژه در فرهنگ مها باد به این معنی آمده است: ملجا، ملاذ، کنف، میناء، عروء، حلقه.

آقای قادر فتاحی قاضی در حواشی و توضیحات منظومه کردی مهر و وفا چاپ تبریز در مورد این واژه چنین نوشته است: قهف. ساقه بعضی از گیاهان بند بند است. این بندها را که مدور و حلقوی و ضخامتشان از سایر قسمت های ساقه بیشتر است، قهف خوانند. دسته عصارانیز گویند. ص ۱۶۴ - در خود متن ص ۸۸ س ۱۲ این واژه در آخر مصراع قرار گرفته و میرساند که آن سواریک زو بین هیجده قه فی در شان دارد «له شانی دایه زمبیککی هه ژده قه فییه». و از فحوای کلام پیدا است که معنی این واژه باید غیر از این باشد.

نگارنده در این مورد از آقای ملا عبدالله فاضلی (آموزگار بازنشسته در مها باد) پرسیدم، ←

suārē mən suār buwa la kōtēkī qāp rašī bē nišānī yāl-ū
bəž ba nəždiya.

la duāy daṛōn dū tula-w dū tājīfarangiya.

la sar kōšī xō-y rōnāwa rəmbekī 'abū tōpī ḥājī nəsīrī
hažda qafiya.

ترجمه:

سوارمن. براسب کهری سوار شده است که پاهای آن سیاه وبدون نشانه
است. یال وموی پیشانی اش پیراسته شده است. دوتازی وتوله فرنگی درپس وی
می روند. برکش (۱) (به ضم اول) خود يك زوبین عبوتوپ حاجی نصیری (۲)
(ساخته حاجی نصیر) هیجده ذراعی دارد.

بیت سوارو دارای روح غنائی است و در توصیف عایشه گل گوید:
« نه وه سوار ده لئی به نایشه گولئی. نایشه گول! گولنه جوانی. سینگ سهی
مه مک فینجانئی. چاو ره شی لئو قهیتانئی. گه ردن کئیل (۲) برؤ که وانئی. »

ایشان اظهار کرد که قهف يك واحد اندازه گیری است برای طول که اندازه تقریبی آن يك
ذراع می باشد و تا این اواخر بکار می رفته است. در این صورت معنی شعر چنین خواهد بود:
يك زوبین برشانه دارد که طول آن هیجده ذراع است.

۱- کوش kōš : در کردی به معنی زوبی ران از زانو تا شکم. قس : کشالفران در فارسی
امروز.

۲- حاجی نصیری : برنگارنده روشن نیست چه کسی بوده است و در چه دوره ای می زیسته
است، لکن آنچه که مسلم است باید در زمانهای متأخر یعنی اواخر قرن دوازدهم و سیزدهم
هجری بوده باشد، چه از این تاریخ است که برخی از فرمانروایان ولایت سوران به فکر
ساختن جنگ افزار می افتند برای مزید اطلاع رك :

کتاب میژووی میرانی سوران کرده وهی (تالیف) داماو (حسین حزنی) مکرانی،

چاپ دوم ههولیز (ارییل) (۱۹۶۲) م. ۲۵۷۴ ک.

۳- کئیل = kēl : سنگ عمودی قبر را گویند.

awa suār daḷē: ba āyša gulē. āyša gul! guḷa juānē.
sing sēpī mamək finjānē. cāw rašē lēw qeytānē. gardən
kēl bārō kawānē.

ترجمه:

حال سوار به عایشه گل می گوید: عایشه گل! گل زیبا. سینه سفید پستان
فنجان. سیه چشم لب قبطان. گردن بلند ابرو کمان.

سوارو در حقیقت روایت دلاوری و رزمندگی است و چون قوم کرد در
طول تاریخ همیشه درگیر کارزار بوده و سوار کاران در بدست آوردن پیروزی
نهائی نقش مهمی داشته اند، از این روی هیچگاه در این منظومه ها از شخص واحدی
نام برده نمی شود. در سوار و صفت رابه جای موصوف بکار می برند و به این
صورت آن را تعمیم می دهند، لکن با آوردن توضیحاتی درباره نوع اسب و
نوع ابزار آلات جنگی وی، آن سوار مورد نظر را از دیگر سواران امتیازی
می بخشند. سراینده او را با سوار کاران دیگر اقوام و نیز طوایف دیگر کرد،
می سنجد، که در بین هیچیک از این اقوام و طوایف چنین سوار کاری را
نخواهند یافت:

د هر ته گهر له سوار چاکمی ده پرسنی نه چیلی جافان، مه رکیان، مام خالیان،
دوو-گورگو، دوو-گومان، هه رشکا کان، بارزانیان، عه جه مان، رومیان
سوار یکی وایان تی دایه.

har agar la suār caḷē dapərsī na hēlī jāfān mārḷiyān
mam xāliyān dū gurk-ū dū gōmān, har šəkākān bārzāniyān
ājamān rōmiyān suāreḷī wayān tē dāya.

ترجمه:

به تاکید اگر از سوار کار خوب می پرسید هیچ یک از ایلات جاف (۱)،

۱- جاف نام یکی از عشایر بزرگ کرد است که در غرب ایران و شمال شرقی عراق زندگی
می کنند و اصالتاً از ایل «گاوان» می باشند که در حوالی دماوند می باشند. برای مزید ←

مرکی (۱)، مام خالی (۲)، دو گورک (۳)، دو گوم (۴)، شکاک (۵)، بارزانی (۶)، عجم ها (قوم فارس) و رومی ها، چنین سوارکاری را ندارند.

هر چند که این سواروها کاملاً نماینده و ویژگیهای زمانهای متأخر است و از شواهد و قراینی که در متن سواره عایشه گل دیده می شود باید پس از سال ۱۲۵۰ یعنی پس از کشته شدن علی بگ داسنی (۷) سروده شده باشد. لکن قدمت بیت سوارو به خیلی پیشتر از این تاریخ برمی گردد. در هر دو متن (سواره سنجان و عایشه گل) از جنگ خانمان سوز الحساء (۸) یاد می شود. در صورتیکه در هیچ یک از تواریخ مدونی که سخن درباره کردان رانده اند از چنین جنگی یاد نمی شود و نکته دیگر اینکه در سواره سنجان از چول عورف و چلبه عومان و قلعه پلنگان

اطلاع رک :

هؤزی له بیر کراوی دگاوان (ایل فراموش شده گاوان) تألیف دکتر مصطفی جواد، ترجمه مه ژار - چاپخانه کۆری زانیاری کورد - بغداد ۱۹۷۳. و نیز خلاصه تاریخ الکرد و کردستان من اقدم العصور حتی آلان تألیف محمد امین زکی، ترجمه محمد علی عونی چاپ دوم قاهره ۱۹۶۱ ص ۳۸۲.

۱- مرکی نام یکی از عشایر کرد است و در هیچ یک از کتابهایی که نگارنده در دسترس داشته نامی از آنان برده نشده است.

۲- مام خالی، نام یکی از عشایر کرد است که به چند طایفه کوچک منقسم می شوند و همیشه در حال کوچ کردند. مرکز اصلی سکونت آنان شمال شرقی کردستان عراق است.

۳- نام دو عشیره کرد است که نگارنده درباره آنها اطلاعی ندارد.

۴- شکاک نام یکی از عشایر بزرگ کرد است، که در غرب دریاچه رضائیه و اطراف شاپور زندگی می کنند. رک : تاریخ کرد کردستان ص ۳۹۱-۳۹۲.

۵- بارزانی نام یکی از عشایر بزرگ کرد است که در کردستان عراق زندگی می کنند. رک : ص ۳۸۷، تاریخ کرد و کردستان.

۶- رک : میژووی هیوانی سوران. ص ۷۶-۶۶.

۸- الحساء «اح» (اح) نام شهری و رودی در ساحل شرقی بحرالمیت (نخبة الدهر دمشقی) ←

یاد میشود .

(ع) . رجوع به حسا (ح) (جایی به شام) شود. لغت نامه جلد هفتم (حرف ال - ای یون) ص ۲۳ .

حساء «ح» (ح) جایی بشام است نزدیک كرك ، و شاید که همان حسا «ح» وادیس به یارغفطان باشد (مراصد الاطلاع) .

حسا «ح» (اح) یا الحسا . همان شهر هجراست که خرما ی آن مشهور است و در مثل کجالب التمرالی هجر آمده است .

لغت نامه جلد ۲۲ (حرف ح حدیثه حبیبی) ص ۵۱۹ .

احسا « = الاحسا = لحسا » ناحیه ایست در مغرب خلیج فارس و در مشرق شبه جزیره عربستان اراضی آن شنزار است لکن چون آب کافی دارد گندم ، جو ، ارزن و میوه در آنجا به عمل می آید و خرما ی آن معروف است . و قریب ۳۵۰۰۰ تن جمعیت دارد .

بندر احساء «قطیف» است و مرکز تجارت می باشد و در قدیم آنجا را «هجر» می گفته اند ضح - شیخ احمد احسائی پیشوای شیخیه در همین ناحیه متولد شده .

جلد پنجم معین ص ۱۰۲

الاحساء: اقليم في المملكة العربية السعودية عاصمته الدمام. يعرف اليوم بالمنطقة الشرقية تعتبر الدمام وابقیق والقطیف والخبرمن اغنی حقول النفط فی العالم. (المنجد)

به نظر ما منظور از الحساء همان شهری است که در ساحل شرقی بحرالمیت واقع شده است . زیرا جنگهای صلیبی به فرماندهی صلاح الدین ایوبی در آن حوالی بوده ، و الزاماً کردهادر آن جنگ شرکت داشته اند .

واقعه الحسا در غالب منظومه های کردی به نحوی منعکس است و تمام این منظومه ها گویای این واقعیت است که این جنگ خانمان سوز ، زیان زیادی برای کردها داشته است و در بیت عبدالرحمن پاشا این جریان مشهود می باشد . آنجا که سراینده به توصیفات عبدالرحمن پاشا می پردازد .

آنکاه از زبان وی می گوید: که من به سفر (جنگ) الحسا نخواهم رفت بلکه بر بغدادیان یاغی خواهم شد : « ناکه م خزمه تی وه زبیری . فانی ده ستینم به شیریری . به شیر نه بی قهت پیک نایه سؤندم خوار دو ، به وه لایه . ناچمه سه فهری له حسایه . یاغی ده بهم له به غدایه » .

چول عورف و چلیله عومان نام دو منطقه بیلاقی در ۴ کیلومتری جنوب غربی شهرستان مهاباد است. قلعه پلنگان اکنون نام آبادی است در شصت کیلومتری شمال غربی کرمانشاه، و با رودخانه زینانه فاصله چندانی ندارد. از آثار و شواهد عینی چنین برمی آید که بر روی يك قلعه قدیمی بنا شده است. بودن يك کتیبه میخی مفصل در آن حوالی موقعیت سوق الجیشی آن را تأیید می کند. قسمتی از سوارو دارای روح حماسی است آنجا که سوار را به کله پولادین و پنجه آهنین و زوبین هجد زراعی می ستاید: «سورا مه زنی به منی مه زنی. سهرت له پولای چه نگت له ئاسنی. هر قه لاتیکی ده چیی، ته توی له بنی. هر حاکمیکي زره رهندييه ته توی له کنی. سولتانی ته سته ممولی له بهر سامو، تو ناسه کنی. سوار ته من هر ته وی روژیم پی جوان بسوی ده ست ده دایه شیرینکی فه نه ر له من دات دینانه وه که پوزو لوتی عه لی به گی داسنی».

suār mazənī ba mənī mazənī, sar-ət la pōlāy cang-ət la
āsənī. har qalātēki dacūyey atōy la bənī. har hākmeḳī
zarandiya atōy la kənī. sułtānī asammulē la bar sāmē
tō nā sakənī. suār amən har awē rōžēm pē juān būy das-
t-ət dadāya šīrēki fanar la mən dāt dēnānawa kapō-w
lūtī ‘alī baḡī dāsni.

ترجمه:

سوار بزرگی! نزد من بزرگواری! سرت از پولاد و پنجه ات از آهن است.

nākam xəzmatē wazīrī. nānī dastēnəm ba šīrī. ba sir
nabē qat pēk nāya. söndəm xuārdō ba wallāya. nācma
safarī lahsāya. yāḳī dabəm la baḳdāya.

ترجمه:

وزیر را خدمت نمی کنم. با «زور» شمشیر نان می ستانم. به خدا سوگند خورده ام. به سفر الحسا نخواهم رفت. «بلکه» بر بغداد (بان) یاغی می شوم.

هردزی را که میروی تودرزیر آن هستی (هردزی که به فکر آدمی برسد، توجهت گشودن آن دامن همت به کمرزده‌ای). هر فرمانروائی که دوران‌دیش باشد ترا به خدمت خودش دعوت می‌کند (تمام فرمانروایان دوران‌دیش از تودعوت کرده‌اند تا به آنان خدمت کنی). سلطان استانبول از هیبت و شکوه تو آرامش ندارد. سوار! آن روز در نظر من بسیار زیبا جلوه می‌کردی که یک شمشیر فنی را بدست می‌گرفتی، در پیش من دماغ علی‌بگ داسنی رامی‌بریدی.

نکته مهمی که در مورد این گونه منظومه‌ها قابل ذکر و از نظر زبانشناسی و مردم‌شناسی حایز کمال اهمیت است اینکه این سروده‌ها ساخته عشایر بلباس است، اما اقوام دیگر کرد نیز آن‌ها را می‌خوانند. در این منظومه‌ها پیشوند و پسوندهائی به کار رفته که در سایر گویش‌های زبان کردی کاربرد ندارد، و تنها با گویش بلباس مطابقت می‌کند.

عشایر بلباس (۱) چون همیشه در حال جنگ با اقوام بیگانه و گاه با ایلات همسایه خود بوده‌اند، به وضع سوار کاران توجه زیادی داشته‌اند و برای تشویق و ترغیب آنان همیشه سراینده‌گانی داشته‌اند که در وصف زبردستی و چالاکی آنان به مدیحه سرایی پردازد (۲).
بیت سوارو به سراینده‌اش نسبت داده می‌شود. در این مقاله دو سوارو نقل می‌شود:

۱- رك : مقاله نگارنده پاییز و زمستان ۹۹ نشریه دانشکده ادبیات تبریز- پیشوند در

گویش مکریان .

۲- تا این اواخر نیز در میان عشیره‌های بلباس حمایت از بیت خوانان و خوش آوازن مرسوم بوده، که آخرین نفر از بیت خوانان این دوره کاک هه‌باس habās (عباس) است که در حدود ۱۲۵ سال سن دارد و هنوز زنده است، و در روستای کامم kāmam در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی مهاباد زندگی می‌کند. نامبرده بر غالب منظومه‌های کردی تسلط دارد و اکنون به علت پیری وضعف کمتر به سیر و سفر می‌پردازد.

الف : سواره‌ی سنجان . ب : سواره‌ی عایشه گل .

وجه اشتراك این دو :

الف : در هر دو متن سوار در جنگ خانمان سوز الحسا کشته می شود.

ب : در هر دو متن معشوقه پس از دریافت خبر مرگ سوار توصیه می کند

که هیچ پزشکی به وی دست نزند بلکه وی خودش از داروهای مختلف گیاهی مرهمی برای وی می سازد.

پ : در هر دو متن سراینده آورنده خبر مرگ سوار را نفرین می کند.

ت : در هر دو متن سوار پیش از رفتن به رزم از معشوقه اش می خواهد که

بوسه‌ای بوی دهد، که معشوقه از ندادن آن تحسر می خورد.

ث : هر دو متن دارای برگردان هستند.

وجه افتراق دو متن :

الف : سواره سنجان دارای مقدمه است ولی سواره عایشه گل مقدمه ندارد.

ب : تعداد جاهای دو سوار در بلندی و کوتاهی، و نیز در کوتاهی و

بلندی مصراعها فرق می کند. جاهای سواره سنجان بین ۷ تا ۱۲۰ نوسان دارد

ولی سواره عایشه گل بین ۷ تا ۹۶ هجا دارد.

پ : اسب سوار، در سواره سنجان کهر است و در سواره عایشه گل بور.

ت : سواره سنجان پنج بند (۱) است، ولی سواره عایشه گل نه بند است.

حال پس از تمهید این مقدمات متن کردی و ترجمه فارسی بیت سوار را

با؛ هر دو روایت ذکر می کنیم (۲).

۱- هر چند مصراع هم قافیه را اصطلاحاً بند گویند .

۲- راوی سواره سنجان شخصی است مشهور به حمدهی ثاغای (محمد آقا) که اهل آبادی

کانی باغ بخش مامش māmaš از توابع شهرستان نقده، می باشد.

فاصله این آبادی (از طریق جاده پیرانشهر- مهاباد) تا مهاباد حدود ۶۰ کیلومتر است،

محمد آقا این بیت را در سوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ در شهرستان مهاباد برای من نقل کرد، ←

سواروی سنجان:

سنجان کبیرینکی شوخ - و شینگ بوو ، زور جوان چاک بوو حدزی له کوژه
جینیلینکی ده کرد به کینی خوی . جا له شکرینک ساز بوو ، روئی بو له حسایه ،
له حسا مهمله که تی کی دوور بوو .

برایه کی سنجانیش ده گهل نهو له شکره ی بوو ، فسلینک نایه سالینک پی چوو
نایه یازده مانگ . نهو نده ده بوو ، سنجان شهوی خهونی دی ، بهو خهونه ی دلی زور
ناخوش بوو .

بو سبه ی نهوی شهوی را که سنجان خه ونی دی بوو ، خه بهریان هینا ، شه
کو تایی پی هاتوو وهو ، له شکر گه رایه وه ، سنجان که به خهونه که یه وه پهریشان
یبوو ، ههستا چوو پیشی سوارانی گرت .

له پیش هه مان دا تووشی وه تووشی برایه که ی خوی هات نهی ناسیه وه .

گو تی : سوار! تو به شقی غودای را وهسته بزانه جوابی سوالی منی - قه له نده رو ،

گفتن و خواندن کلیه بیت حدود یک ربع ساعت وقت می برد. در آن هنگام محمد آقا بنا به
قول خودش حدود ۸۹ سال داشت، ولی در این کبر سن از سلامت جسمی کامل برخوردار
و صدایش هنوز دلنشین بود. از سواد بهره ای نداشت و در شهر متوطن نشده است و تنها برای
خرید مایحتاج زندگی در سال چندبار، به مهاهاد بافنده مسافرت می کند و به پیشه کشاورزی
مشغول است.

راوی سواره هایشه گل آقای ملا عبدالله ساکن آبادی کولان واقع در ۵۰ کیلومتری
جنوب غربی مهاهاد است. نامبرده در سوم فروردین ماه ۱۳۵۳، بیت مذکور را با مقدار
زیادی از منظومه های حماسی و غنایی کردی برای من نقل کرده است، که نوارهای ضبط شده
آن نزد نگارنده موجود است.

ملا عبدالله علوم قدیمه را خوانده و با سواد است. در حدود ۳۵ سال از عمر وی می گذرد و
به پیشه کشاورزی و دامداری مشغول است.

بابان ویران ده گهل تو چیه؟

برایه کهی وای زانی به یه کسی دی لی حالی، ده لی برایه کهی منتان نه دی وه.

یان دا خوا، ده گهل که سینی دی که یه تی، که برینداری وی، خوئی لی نه ناسیاو کرد، کوتی: نه تو کیری! بلی بز انم نیشانه و حلامه تی سواری تو چیه؟ کوتی:

سوار! دهستی منت دامن بی سواری من سوار بووه. له کوتی کی: قاپ ره شی بی نیشانی یال و بز به نردیه، له دوای ده رۆن دوو تاجی و توله فدره نگیی به، له سهر کوشی خوئی رۆناوه رمپیکیی عه بوو. توپی حاجی نسیری هژده قهفیه.

برا بوی روون بووه که سنجان وه نازانی کاکی له له شکریشه، نه وه ده گهل گراوی خویه تی مز گینیکیی دایه و، له دوایه دا دلی ناخوش کرده وه. ته وای نه به یتهی سنجان کوتویه تی نه وه هه وه لی به یته که یه تی:

ئای نایی له من سهدایی. شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سهدایی شوژه سواری من نایی.

نه له چۆلی حورفی نه له چلبلی حومانی نه له سهر گومبهزی سوله یمان پیغه مبهری نه له دوواژده ئیمامی دهشتی بهغدایی.

کیژ ده لی ده بی سواری من نه مایی بویه نامه و قاقهزی بو من سهرشین و قهله ندهری بابان ویران هه رنایی.

ههی سوارو به دوور بی له دهردان له به لایان له مقهدهری ده وی دونیایی.

سوار له خودای ده کم ته له بی و له پیغه مبهری ته م نایی.

نه که خودا بیکا به رۆژی جهنگ و جودایی.

ده بیته رۆژی هاواری بگری ته نگانه و رۆژی ره شه و نه که نابده هانای

کوزی نایی.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به تهنی.

ده نجایی کیز ده لی سوارو! نه تو سوار مه به وه له بووان ، بو وسته کن ،

سوار مه به وه له شی یان شی که گرن ، نه تو لی سوار می نه سپی کسی کوئی سمت

خر- و که فعل مازی دامین تاری گهر دن به خونای کوئی ده چی تا سهری مهیدانی

ده جیلینی سمکولی له عهرزی ده کا پی چالی عهرزی قول ده کا غیره تی له که للهی

ساحه بی پیدا ده کا نه وه له نیو کومه لی ده جحیلان نا وه لا له نیو کومه لی شوژه

سواران ده لین هات سواره که می ده سنجانی.

ده نجا که نا بهر که ناری سواران ماژوی مه بادا به دهستی که فن که نی هه ل

که لی.

دهک لال بم برینی ده که وره و گران ت بخته نه وه ده بهر نه وی به ده نی.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به تهنی.

به لا له سوچیکم چاو له چوو که له سوار می خووم بی مه علووم- و مشه خهس وایه

نه وه له بهر تانه می عه بدان- و ، دوو به شی له بهر نامووسی خوئی هه ل نایی.

نه من دونی بوو دانیشیت بووم له بهر بیلایی.

چوو که له سوار می من ده هات- و راده برت داوای ماچیکمی لی ده کردم به سهری- که

شین- و به ملی به کوئن نه م ده دایی.

نه من نه م ده زانی ده چینه نه وی سفهری کاوله لئی حسایی.

نه که خولا ده کا به بی مزه رته تی دپته وه له وی سفهری که که وره- و گران،

سفهری کاوله لئی حسایی.

نه من به عز می پیاو ماقولان- و جووتیک زه زه می زه ردی ده به ده ده تکایی.

نه بادا له من قه له نده ر- و بابان ویران ره نجابیت- و به لکو بووم بیته وه ده دایی.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به تهنی.

بهلام کیز نهوه بوو شوی خهونیکي وای ده دیبه.

سبعهینی دلی مهخشوش- و پهریشان بوو وهی خودا هاواه برای خوی نه
ده فاسیبه.

پرسیاهی لی ده کرد دهی کوت نهی سوار نه تو به شقی خودای راودسته نهی
نه تو ساری منت نه دیبه؟

سوار ده لی نه تو کیزی! بلی بزائم نیو نیشانه- و هلامهتی ساری تو چیه؟
دهی کوت سوار دهستی منت دامین بی ساری من سوار بووه له کوتی کسی
قاپدهشی بی نیشانی یال- و بژ به نژدیبه.

له دوای دهرون دوو توله- و دوو تاجی فخره نگیه.
له سهر کوشی خوی رولاوه رمبیکي عه بوو توپی حاجی نسیری ههژده قه فیه.
سوار ده لی کیزی مز گینیم دهیه نهمن دوانی بوو دیم ساری تو بوو له گهل
سه- و په نجا ساری ده درا له سانی.

شیر بی له غه زنی مه تال بی له حهیزه رانی نهمن پرسیارم ده کرد نه و سواره
کیه؟

ده یان کوت خانه خراب نه تو نای ناسی نهوه سواره کھی ده سنجانیبه.
به لان سه داخ- و سه مخابن نهمن پاژ نوژیم به ده ستوریکي دیکه ده دیبه.
خیوه تیک له دووری و وردی ههل درابوو تاجی- و تولان له دهوری خیوه تی
لووره لوور بوو له سهریان ده به سعت ده سهری ده هه وریه.

که لاکي ده گومیلکهی خوننی دا ده گوزیبه.
کیز ده لی وهی سواره ره بی نه تو ش به ساری من بی.
ره بی سوار تفهنگی خووت غه نیم کیان بی.

نه سپی خووت مهیت ههل گرت بی.
رمبی خووت داره مهیت بی

وهك دلی منت شكانت دلی كابانی مال - و مندالی توش بهدلی من بی.
سوار! دهستی منت دامین بی.

دهنا جوابم بو بهره چه کیمان چه تاران لو قمانان ته بیت - و چازانان ده بلین
چ تاقه دهستانی نه که نی.

هه تا بو خوم ده زمانیکی بو ده گرمه وه له حیلی له دارچینی، له قه نه فلی
له ژهنگی ده گواری له توژی ده شه دی ده ستاوی ده دم به ئاره قی که رده نی.

دهی هاویمه وه سهر زاری برینی چوو که له سواری نه بادا له من قه لنده رو
بابان ویران نهی نی گوشته زوونی بی نی ته شه نی.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به ته نی.

هینایه بهری عاسمانی هوریکی ره شی تازی.

نه وه یه خوشکا نه وه یه بیاری.

ئهن ده ترسم هه ل کایه بایه شمالی برژینی به فری بارانی ته زکا تیسقان

په لاسقان خه لبهی ده زمبان به نندی ده مانچان یال - و بژی بو رو بده وان نه رمه

خوناوه بدن له راموسی نه وی چوو که له سواری.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به ته نی.

سوارو! ئهن چه ندیم پی شایر جینی علی چه ندیم پی جوانی چه ندیم پی کوتی سوار

به شقی خودای مه چوو وه مه ته ریزی ده که وره - و گران خو ماوی که ناری ده

سواران نه بادا له نه کاو بت گاتی هاوهی ده گولله یی - و ره شت بکا بلیسه ی ده زمانی.

ههی سوارو! گیواره یه وه ره رابره سینگ من قوناغایی.

بی بیینه مه مکیکم قه نداوه یه کم هه نگوینه وهی خودا خراکا قه لاتی پلینگانی

له من قه لنده رو بابان ویران وهی قهت لی نه براون سه رزین - و قالتاخ به خونه.

های نه میتم سوارو! سوار! هاوار له من به ته نی.

Suārō

suārōy sənĵānē:

sənĵān kižēki šōx-ū šang bū, zōr juān cāk bū,
 hazī la kuṛa jəḥēlēki dakərd ba keyfi xō-y. ĵā laš-
 kərək sāz bū, rōyi bō laḥsāya, laḥsā mamlakatēki
 dūr bū.

bərāyaqi sənĵānēs da gal aw laškərey bu, fas-
 lēk āya sālēk pēcū, āya yāzda māng, awanda dabū,
 sənĵān šawē xawnī dī. baw xawney dəlī zōr nāxōš bū.

bō səbei awē šawē rā ka sənĵān xawnī dī-bū,
 xabariyan hēnā, šar kotāyi pēhātūwa-w, laškər garāy-
 awa, sənĵān ka ba xawnakayawa parēšān bəbū, hastā
 cū pēšī suārānī gərt.

la pēs hamāndā tūšī wa tūšī bərāyakey xō-y hāt,
 ney nāsiyawa. kutī: suār! tō bašqē xudāy rāwasta
 bəzāna juāb-ū suāli mēni qalandar-ū, bābān wērān
 da gaḷ tō ciya!

bərāyakey wey zānī ba yaqi dī lē ḥālē, daḷē
 bərāyakey məntān nadiwa. yān dāxuā, da gaḷ kasēki
 dīkayati, ka bərīndārī wē. xō-y lē na nāsiaw kərd.
 kutī: atō kižē! bələ bəzān-əm nišāna-w halāmatī su-
 ārē tō ciya? kutī: suār! dastī mən-ət dāmēn bē suārē

mən suār buwa la kōtēki:
 qāp raši bē nišāni yāl-ū bēz ba nəzdiya, la duāy
 daṛōn dū tāji-w tūḷa farangiya, la sar kōšī xo-y
 rōnāwa rəmbēki 'abūtōpl ḥājī nəsīrī hažda qafiya.

bərā bō-y rūn bōwa ka sənĵān wa nāzānē kākī la
 laškərēša, awa da gal gərāwī xō-yati. məzgēnēki dā-
 ya-w, la duāyadā dəlī nāxōš kərdawa.

tawāwī aw beytey sənĵān kutūyati awa hawaḷl
 beytakayati:

hāy nāye la mən sadāyē.
 sadāyē sōṛa suārē mən nāyē.
 na la cōllī ḥūrfē na la cəlpəley ḥumānē. na la sar
 gūmbazī suleymān pēḫambarī na la duāzda imāmī daštī
 baḫdāyē.

kīž daḷē dabē suārē mən na-mābē bōya nāma-w qāqazī
 bō mən sar šīn-ū qalandarī bābān wērān har nāyē.
 hāy suārō! ba dūr bī la dardān la baḷāyān la meqad-
 arī da-wē dunyāyē.

suār la xudāy dakam taḷabē-w la pēḫambarī tamanāyē.
 aga xudā blkā ba rōžī ḡang-ū judāyē.
 dabēta rōžī hāwārē bəgrē tangāna-w rōžī rašē wa aga
 bāb da hānāy kuṛē nāyē.

hāy na-menəm suārō! suār! hāwār la mən ba tanē.
 danjāyē kīž daḷē suārō! atō suār mabawa la bōrān bōr
 wastakən suār mabawa la šeyān sē gagərən atō lēy su-
 arī aspēkī kōtī səmt xəṛ-ū kafal māzī dāmən tārī
 gardən ba xunāwl kōt dacē tā sarī meydānē daḫllēnē
 səmkōlē la 'arzī dakā pē cālē 'arzī quḷ dakā ōiratē
 la kalley saḫabi peyda daka awa la new komalē dajə-
 ḥelān nawaḷḷa la new kōmalē sōṛa suārān daḷēn hāt
 suārakey dasəḷjānē.

danjā kanā bar kanārī suārān māzwē mabādā ba dastī
 kafən kanē haḷət kane.

dak lāl bəm hərənīda gawra-w gərān-ət bəxanawa da bar
 awē badanē.

hāy na-mənəm suārō! suār! hāwār la mən ba tanē.
 baḷā la sūcək-əm cāw la cūkaḷa suārē xōmbī ma'lūm-ū
 məšaxas wāya awa la bar tāney 'abdān-ū dū bašī la
 bar nāmūsē xōy haḷnāyē.

amən dōne bū dāništ būm la bar bēḷāyē.

cukaļa suārē mēn dahāt-ū rādabrēt dāwāy māčeki lē
dakērdēm ba sarēka šīn-ū ba mēll ba ķōn namdadāyē.

amēn nam dazāni dacēta awē safarē kawlalēḥsāyē.

aga xuļā dakā ba bē mēzaratī dētawa la wē safarēka
gawra-w gērān safarī kawlalēḥsāyē.

amēn ba 'zē piyaw māquļān-ū jūtēk zar mami zardī dab-
amawa tekāyē.

na bādā la mēn qalandar-ū bābān wērān ranjābēt-ū
baļkū bō-m bētawa radāyē.

hāy na-mēnēm suārō! suār! hāwār la mēn ba tanē.

baļām ķiž awa bū šawē xawnēķl wāy dadiya.

səbḥeinē dāji maxšuš-ū parōšān bū wey xudā hāwār bē-
rāy xō-y na danāsiya.

pərsyārī lē dakērd dey kut ey suār! atō bašqē xudāy
rāwasta arē atō suārē mēn-et na diya?

suār daļē: atō ķižē bāļē bēzānēm nēw nišāna-w halā-
matī suārē tō ciya?

deykut: suār dastī mēn-et dāmēm bē suārē mēn suār
būwa la ķōtēķi qāp raši be nišāni yāl-ū bēž ba nēž-
diya.

la duāy darōn dū tūļa-w dū tāji farangiya.

la sar kōšl xō-y rōnāwa rēnbēki abūtōpi ḥāji nēslī
hažda qafiya.

suār daļē: ķižē mēzgēnī-m dāya amēn dōnē bū dim su-
ārē tō bū la gaļ sad-ū panjā suārī dadērā la sānē.

šlr bē la ḡaznē matāļ bē la ḥeyzarānē amēn pərsiya-
r-əm dakērd aw suāra ķiya?

dayān kut xāna xerap atō nāy nāsl awaya suārskey da
sənjāniya.

baļān sad dāx-ū sad mēxābēn amēn pāž nōzē-m ba das-
tūrēķi dīka dadiya.

xēwatēk la dūrī wardē haḷ darā bū tājī-w tuḷān la dawrī xēwatē lūra lūr bū la saryān dabast dasrey da-hawriya.

kalāḳī da gōmīlkey xōnēdā dagawziya.

ḳlž dalē. wey suāra rabi atōš ba suārē mən bī.

rabi suār tēfangī xo-t Ŷanīmīgiyan bī.

aspī xō-t meyt haḷ gər-ət bī.

rəmbī xō-t dāra meyt bī.

wak dəlī mən-ət šəkānt dəlī kābānē māḷ-ū mēndālī tōš ba dəlē mən bī.

suār! dastī mən-ət dāmēn bī.

danā juābəm bo bara ḥaḳīmān ḥatārān luqmānān tabīb-ū cāzānān dablēn cə tāqa dastānī nakanē.

hatā bō xō-m darmānēḳī bō dagərmawa la ḥēlē la dār-cīnē la qanafəḷē la žangi da guārē la tōzī da šadē dastāwī dadam ba āraqē gardanē.

dey hāwēmawa sar zārī bərinī cūkaḷa suārē na bādā la mən qalandar-ū bābān wērān na yēnē gōšta zūnē bēnē tašanē.

hāy na mēnəm suārō! suār! hāwār la mən ba tanē. hēnāya barī 'āsmānē hawrēḳī rašī tārī.

na waya xōškā na waya bəbārī.

amən datərsəm haḷ kāya bāya šamālī bəržēnē bafre bārānē tarkā tēsqān palāsqān ḥaḷtey da rəmbān bandī damāncān yāl-ū bežī bōr-ū bədawān narma xunāwa bēdan la rāmūsī awē cūkaḷa suārē.

hāy na mēnəm suārō! suār! hāwār la mən ba tanē. suārō! amən cand-əm pē širīnī cand-əm pē juānī cand-əm pēkutī suār bašqē xudāy macūwa matarēzī da gawra-w gərān xō mawē kanārī dasuārān na bādā la nakāw bət gātē hārey da gullay-ū raš-ət bəkā bəlēsey

darmānī.

hāy suārō! ēwāraya wara rābēra singī mēn qōnā-
ōābī bībīna mamḵēkēm gandāwa yak-ēm hangōyna wey
xudā xērā kā qalātī pəḷingānē la mēn qalandar-ū bā-
bān wērān wey qat lēy na bəḫāwēn sar zīn-ū qāḷtāx
ba xōna.

hāy namēn-ēm suārō! suār! hāwār la mēn ba tanē.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه سواره سنجان :

سنجان دختر شوخ و شنگی بود، بسیار زیبا بود، از ته دل جوان زیبایی را بسیار دوست می‌داشت. آنگاه لشکری آماده شد، به الحساء رفت، الحساء مملکت دوری بود. یکی از برادران سنجان نیز به همراه این لشکر بود. زمانی که شاید یک سال یا یازده ماه به طول کشید، این اندازه می‌بود که لشکریان رفته بودند. شبی سنجان خواب دید، دلش بسیار تنگ شد.

فردای آن شب خبر آوردند که جنگ پایان یافته و لشکریان باز گشته‌اند. به خاطر خوابی که سنجان دیده بود، پریشان و ناراحت بود، بر سر راه سواران قرار گرفت.

پیش از هر کسی به برادرش برخورد، او را بازنشناخت گفت: ای سوار! ترا به خدای بایست، بین پاسخ و پرسش من قلندر خانه خراب با تو چیست؟ برادرش چنان پنداشت که او را با کس دیگری عوضی گرفته و می‌گوید: آیا برادرم را ندیده‌ای یا شاید با معشوق خود است. برای اینکه به حقیقت پی ببرد گفت ای دختر بگو بینم نام و نشان سوار کار تو چیست؟ گفت ای سوار! دستم به دامن، سوار من سوار بر اسب کهری شده که پاهای آن سیاه است. بدون نشان (۱) است، یال و موی پیشانی اسبش پیراسته شده است، در پی وی دو توله و تازی فرنگی روانند، بر «کوش» خودش یک زوبین عبوتوپ حاجی نصیری هیجده ذراعی را نهاده است. بر برادرش روشن شد، که اصلاً به فکرش هم خطور نمی‌کند که برادرش همراه لشکریان باشد، و منظور وی معشوقش می‌باشد، مرده‌ای به وی داد سپس دلش را ناخوش کرد.

تمام این بیت را سنجان گفته است این سر آغازش است :

(۱) منظور از بی نشان این است که اسب وی از بیس که مشخص و ممتاز است، نیازی

به داغ کردن، و نشان کردن آن نبوده است.

آه صدای من نمی آید، صدای سوارکار «شور» (۱) من نمی آید .

نه از بیابان «عرف» نه از «چاپله» (چهل پله) «مان» (۲)، نه از مرقد سلمان پیغمبر

نه از دوازده امام دشت بغداد، (آوایی بر نمی خیزد) .

دختر می گوید، شاید سوار می زنده نمانده باشد، چون برای همین است که نامه اش

برای من سیه چاره قلندر خانه خراب نمی آید .

ای سوار از دردها، از بلاها از تقدیر این جهان بدور باشی .

سوار. از خدای می خواهم و، از پیغمبر تمنا دارم .

به تقدیر الهی، روز جنگ وجدایی، روز فریاد کردن، بگیر بگیر، تنگ نایی و سیه

روزی است که پدر به فریاد پسر نمی رسد .

ای سوار فدایت کردم سوار. فریاد بر من به تنهایی (مانده ام) !

همینسان دختر می گوید: ای سوار تو بر اسبان بدور سوار مشو: اسب بدور وستک

= wastak است، بر اسبان شی (بایای مجهول) سوار مشو! اسب شی، نابفرمان است!

(۱) شور šōr هم‌ریشه با شارقاری در شاربیدن به معنی فروریختن آب . در

کردی به این معانی آمده است :

الف: آویزان در کلمات مرکب: «شوره» šōrabī، (بیدی که شاخه‌های آن آویزان باشد).

بید مجنون: «خه‌زیم شور xazēm šōr، خزانه آویزان .

ب: خوش منظر و زیبار کلمه مرکب «شوره زن šōra zēn»، زن زیبا، زن خوش منظر که

کمر لباس وی گلداز باشد .

پ: تنومند، خوش هیكل، متناسب القامت، قدوبالای برازنده در کلمات مرکب: «شوره

لاو šōralāw، جوان خوش هیكل متناسب القامت . «شوره سوار šōrasuār»،

سوار کار تنومند و شجاع (که این چنین سوارکاری بر اسب سنگینی می کند و در متن منظور از

«شوره سوار šōrasuār» همین است .

رك: فرهنگ مهاباد، فرهنگ خال و

Taufiq Wahby and C.J. Edmonds, Akurdish-English

Dictionary Oxford 1971. P:51.

(۲) رك مقدمه همین مقاله .

تو بر اسب کهری سوار شو، که سرین گرد (۱) دست و پا تیره، گردن نمود باشد. اسب کهر بر سر میدان (رزم) می رود، شیمه می کشد، سم به زمین می کوبد، به اندازه يك پای زمین را چال می کند، دلاوری در سر صاحب خود پدید می آورد، در چنین حالی در میان جوانان نه (جوانان چیستند؟) در میان گروه سوارکاران «شور» گویند:

«سواره سنجان آمد!»

همینسان سوار پهلوه به پهلوی سوارکاران مرو! نکند که بادت کفن کننده شان بر تو حمله ور شوند، و در تو زخمهای بزرگ و سنگین (مهلك) را ایجاد کنند!

ای سوار فدایت کردم! سوار! فریاد بر من به تنهایی (مانده ام)!

لکن از گوشه ای چشم به سوار کار خود باشد، معلوم، و مشخص چنین است که به خاطر سرزنش بندگان و، دوچندان به خاطر آبروی خودش نمی گریزد.

دیروز بود که برایوان نشسته بودم.

سوار کار من می آمد و می گذشت، درخواست بوسه ای را از من میکرد، از خاکساری (۲)

(۱) در متن کردی، واژه «ماز» māz ، به معنی گرد به کار رفته که واژه «مازوو» māzū ، مازو «میوه درخت جنگلی» و «مازه» māza ، در ترکیب دپشته مازه pāštamāza یعنی کرده پشته؛ نیز از همین ریشه اند.

(۲) در متن کردی واژه مرکب «سار سین» sar sīn ، به کار رفته است.

سابق . بهنگام دریافت خبر مرگ یکی از عزیزان سرخود را در نیل می گرفتند و این نشانه داشتن غم و اندوه فراوان بود. و امروزه نیز بهنگام نفرین کردن و دعای بد در حق کسی گویند: «ساربه کوپه لهی خمی داکه ی sar ba kupaley xami dakey» یعنی سرت را در خمره نیل بکنی (عزیزترین کس خود را از دست دهی).

رویه مرفته این واژه به معنی کسی است که از فرط اندوه سرخود را در نیل گرفته باشد، که در متن فارسی «خاکسار» ترجمه کردیم.

شبین در فرهنگهای کردی به این معانی آمده است:

فرهنگ مهاباد:

شبین: ازرق اللون . ذهاب، نحیب، ماتم، عزاه .

وفرو بستگی (۱) به او نمی دادم .

من نمی دانستم او به سفر الحساء ویران شده می رود .

اگر خدا بگند بدون مضرت از این سفر بزرگ و سنگین الحساء ویران شده باز گردد.

فرهنگ خال:

جوره ره نکیکه وه ره نکی آسمان. شیوهون، ناشییرین (با). روین (ه). شوین (با).

jūra rangēka wak rangī āsmān.

šīwan, nāšīrīn (bā). rōyn(h). šōn(bā).

رنکی است به رنگ آسمان . شیون، زشت، رفتن، اثر .

(۱) در متن کردی واژه مرکب «مل به کون» به کار رفته: یعنی کردنی که کون (kōn)

دار باشد.

کون: عبارت است از دونوار محکم است که چادر را از دو طرف به وسیله آن محکم می بندند، و از موی بز می بافتند .

سابقاً «کون» را در گردن اسیران جنگی می کردند و بدنبال خود می کشیدند، که کم‌ها بودن جنس

آن خود متضمن تحقیر نیز بوده است. به نظر میرسد اصطلاح «کون له بار» «kōn la bar»

و «کون له مل» «kōn la mēl» از همین ناشی شده باشد و مادر فارسی فرو بسته ترجمه کردیم.

واژه «کون» فقط در کردی مکریان به کار می رود، و واژه مرادف آن «ده وار» «dawār»

می باشد. فرهنگ خال و وهبی هر دو «ده وار» «dawār» را با «ده شمال» «rašmāl»

یکی دانسته اند، و هر دو واژه را چادر سیاه بافته شده از موی بز معنی کرده اند .

نیواهی به دل ده خاته که شکه ^{رنگ} این دهی که نه گویند کون - و ره شکه

iy wā haya dēl daxāta gaška

han day kana kōyna kōn-ū raška

ترجمه فارسی .

(کسانی) هستند که دل را (از خوشی) به هیجان می آورند

هستند که آن را (تبدیل) به کون کهنه و

ورشکه (تورویژه گاه بری که از موی بز می بافتند) می کنند .

رک: ۴۴ م - وزین هه ژار چاپ بنفاد ، ۱۹۶۰ ، ص ۱۱۴ .

من برخی المردان معقول (ریش سفید) ویک جفت بستان زرد، زرد (۱) را به پوزش خواهی ازوی، می فرستم ، نکند ازمن قلندر و خانه خراب رنجشی پیدا کرده باشد که دوباره بر سر رضا آید .

ای سوار فدایت کردم! سوار! فریاد بر من به تنهایی (مانده ام) !
 لکن چنان بود، شب، دختر خواب چنانی می دید (بسیار آشفته) فردایش دلش مشوش و پریشان بود، ای خدا فریاد . برادر خودش را با زنی شناخت .
 از وی پرسش می کرد، می گفت : ای سوار! ترا به خدا، بایست، آیا تو سوار کار مرا ندیده ای ؟

سوار می گفت : تو ای دختر! بگو ببینم نام و نشان سوار تو چیست ؟
 می گفت : سوار دستم به دامن سوار من بر اسب کهرپاسیاه بدون نشانی که یال و موی پیشانی آن پیراسته است، سوار شده است.
 در پس وی دو توله و دو تازی فرنگی روانند .
 یک زوبین عبوتوپ حاجی نصیری هیجده زراعی را بر « کوش kōš » خود نهاده است.

(۱) واژه زرد در کردی به این معانی است :
 الف : زرد . ب : ضعیف . پ : تخته سنگ، صخره سنگ های کوهی . ت . کوه سخت .
 ث : برنز . ج : اشعه خورشید به هنگام تابش و غروب آفتاب . ج : سرازیری، پرتگاه . ح : بی غش
 زیبا :

رنگ - و روم زرده نه وه که گردنی زرد زهردی بی که ردیبه هم ... گوهی دهرد .
 rang-ū rūm zarda nawak gardēni zard
 zardī be gardiya am aw hī dard
 رنگ و روم زرد است نه مانند گردن زرد (بی غش) .

زردی آن از بی گردی است این از درد (بسیار) است .
 و هژار،

و نیز زرد : فرهنگ مهاباد ، فرهنگ خال و

Ibid: Wahby and Edmonds. P.165

سوار می گوید: ای دختر مرا مژده بده، دیروز بود که من سوار کارتر ایدم که بدهم راه صدوپنجاه سوار، به سان زده می شد، (دو برابر صدوپنجاه سوار سان گرفته بود که با آنان زور آزمایی کند).

جنس شمیر وی از خزانة و نوع سپرش از هیززان بود. من می پرسیدم این سوار کار کیست؟ می گفتند خانه خراب تو نمی شناسیش این سواره سنجان است.

لکن صدآه و صد افسوس. من بعد از ظهر او را به دستور (صورت) دیگری می دیدم. خیمه ای دور از آورد گاه بر پای شده بود، تازی و توله ها در اطراف خیمه سرو صدا می کردند؛ يك دستمال ابری (۱) بر سرش (سوار کار) می بستند.

لاشعش در بر که ای از خون غلط می زد.

دختر می گوید ای سوار! از خدا می خواهم تو هم به مانند سوار من شوی.

از خدا می خواهم سوار که با تفنگ خود کشته شوی.

اسب خودت تابوت باشد.

زوبین خودت چوبهای تابوت باشد.

چنانکه دل مرا شکستی دل زن و فرزندان تو نیز به دل من باشد.

ای سوار دستم به دامنیت.

و گرنه پاسخ مرا به حکیمان، لقمانان، طبیب و نیک دانان برسان. بگوئید: هیچ دستی به وی نرسد.

تا که خودم دوابی برای وی بسازم، ازهل و دارچین و قرنفل و زنگک گوشواره، و گرد «شده» ممزوج می کنم با عرق کردن خود.

بر دهنه فخم سوار کار خودم می نهم، نکند از من قلندر خانه خراب، «گوشته زوون (۲)» نیارد «ولاشعش» «ته شن (۳)» بیاورد.

(۱) ابری: نوعی از پارچه است که رنگ آن خاکستری تیره و شبیه ابراست. به همین

علت آنرا ابری گویند. (۳۹۲) رک: مقدمه همین مقاله.

ای سوار فدایت کردم! سوار! فریاد بر من به تنهایی (مانده ام)!

آسمان ابر سیاه تیره‌ای آورد.

نه این است که هوا خوش کند دابرها کنار بروند. نه این است که بیارد.

من از این می‌ترسم که باد شمال وزیدن گیرد، برف و باران بیاید؛ (در نتیجه) موها (۱) و پلاس ها و غلاف زوبین‌ها، یال و موی پیشانی اسپان بورو- چالاک (۲)، را خیس کند. نم نم (باران) به بوسه سوار کار من بزند.

ای سوار فدایت کردم! سوار! فریاد بر من به تنهایی (مانده ام)!

ای سوار! در نظر من چقدر دلارایی! چقدر زیبایی! چقدر گفتمت: ای سوار! ترا بخدا به سنگ‌های بزرگ مرو! خود را به کنار سوار کاران مینداز! نکند که صدای تند گلوله به تو برسد، و گرمی باروت ترا سیاه کند!

ای سوار! ایواره (عصر) است و بیا بگذر سینه من آسایشگاه، آقای من باشد.

بین یکی از پستانهایم قند آب است و دیگر انگبین است.

خدا دژ پلنگان را خراب کند! از من بیچاره خانه خراب، هیچگاه سرزین‌های (۳) خون آلود از آن بریده نشد (این دژ همیشه محل کشت و کشتار بوده، و پیوسته سواران در آن جای به روی اسب خود به کشت رفته‌اند).

ای سوار فدایت کردم! سوار! فریاد بر من به تنهایی (مانده ام)!

(۱) در متنی کردی واژه «تیسقان» *tēsqān*، آمده است که جمع «تیسق» *tēsq* است

و آن را «تیسک» *tisk*، نیز می‌گویند، که به معنی موی بهم بافته مجدد است

(۲) در متن کردی واژه «دبه‌وان» *bədawān*، آمده است؛ که جمع «دبه‌و» *bədaw*

می‌باشد و *bədaw*، در کردی کرمانجی شمالی به معنی زیبا است، و نوعی از اسب را گویند که بسیار چالاک است.

(۳) در متن کردی واژه «قلناق» ترکی نیز مترادف «سرزین» *sarzin* به کار رفته است.

آقای قاذق قاضی در حواشی و توضیحات مهر و وفا ص ۱۷۱ - تبریز مهر ماه ۱۳۵۰ بدون ذکر مأخذ می‌نویسد: قلناق واژه ایست ترکی، بخشی است از زین اسب که از چوب سازند.

شاید ایسان « قالتاق یا قالتاخ یا قلتاق » را با قربوس که در کردی «قه لپووز qalpūz» تلفظ می‌شود آمیخته‌اند. بخش چوبی زین قربوس است نه قالتاق. قالتاق: به پوست نرمی گفته می‌شود که بر میان زین اسب کشند تا از زخمی شدن ران سوارکار جلوگیری شود، (بنا به اظهار ملاء عبدالله فاضلی و آقای محمد مسماري). استاد عبدالله گوران شاعر معاصر کرد ضمن توصیف ساز و برگ سواران در قصیده مشهور «گه شله قه ره داغ gašt laqarada» واژه قه لتاخ = قه لتاق qaltax=qaltaq را درست در مفهوم سرزین به کار برده است:

همووی جل گۆری - و سه ر - و ریش تاشیو له نه سپ در ابوو ، رخت - و ، ره شووی زیو
 فقیانهی سپی - و شان - و ، سه لتهی شین خوله خشانندی ناو قه لتاخیی زین
 hamūy jəl gōri-w sar-ū rištāšiw
 la asp dērā bū, raxt-ū rašwey ziw
 faqyāney səpi-w šān-ū saļtey šin
 xō la xəsāndani nāw qaltāxi zin

(در حالی که) همه به تمویض لباس پرداخته و سرو صورت خود را تراشیده بودند (و) اسبان آماده شده با سازو برگ سیمین فقیانه (پارچه باریکی که از آستین آویزان است) شان سپید و سلنه (کت بدون آستین که از پشم ریسیده بافند) شان آبی رنگ بود. خود را (برای سنگینی کردن بر اسب) به میان سرزین می‌مالیدند.

رک : دیوانی تازه زنجیره‌ی ژماره ۲ فرهنگ و هنر دهانه رله گهل دوو هاوینه گه شت. اثر گوران. چاپ دوم چاپخانه کامران سلیمانیه ۱۹۷۱ - ص ۱۷۱. فرهنگ‌های فارسی این واژه را چنین ضبط کرده اند: فرهنگ قالتاق qaltaq (تر.) (را.) زین اسب. فرهنگ فارسی معین

قالتاق . (اترکی). زین است . (رسمه قانون عثمانی).

« لغت نامه دهخدا »

قالتاق: پوستی باشد که بر میان حنای زین بکشند . (سنکلاخ ذیل قالتاق).

« لغت نامه دهخدا »

سوارۆی نایشه گولی :

سوارۆ! هه‌ی سوار! مه‌رۆ له‌ من به‌ ته‌نی*

ئه‌من ده‌لیم سوار گازی به‌ من گازی.

ئه‌ گهر سوارئ من دیت- و راده‌بری له‌ نیۆ تیبی عه‌سکهر- و سهر بازی.

وه‌ره‌ سوار ئه‌من دوعات بو ده‌ که‌مه‌ وه‌ ره‌ بی به‌ دوو بی له‌ ده‌ردان له‌ به‌لایان له‌

هه‌رامه‌تان ئه‌وه‌ له‌ گوائی حوسینی عه‌بدو لا عه‌سووی روسته‌می به‌رازی.

ئه‌وه‌ سوارئ من ده‌چیته‌وه‌ قوله‌ سه‌فه‌ران قه‌ت جارینکی نایه‌ ته‌وه‌ خودا حافیزینکی

له‌ منی سه‌رشینی قه‌له‌نده‌ری بابان ویران بخوازی.

هه‌ر له‌ من ده‌ بیه‌وه‌ به‌ شیین- و هه‌رامه‌تی پییره‌ مه‌تازی.

سوارۆ! هه‌ی سوار! مه‌رۆ له‌ من به‌ ته‌نی*

ئه‌وه‌ سواره‌ مه‌رۆ له‌ من سوارئ سوار له‌ من دیاری.

ئه‌من شیرت بو دینه‌وه‌ له‌ غه‌زنی شای مه‌تالت بو دینه‌وه‌ له‌ کن خودکاری.

سوار ئه‌من سه‌ر زینینکی بو تو دروست ده‌ که‌م له‌ هه‌رامه‌تی توژی ده‌ماری.

ئه‌ گهر بیت- و درووی خووت وه‌ گیری له‌زار- و پینسه‌ت سوارئ.

ئه‌من لیت جه‌رام ده‌ که‌مه‌وه‌ خلووه‌ی ده‌مانگه‌ شه‌وی.

هه‌ر نیوانی سینگ- و مه‌مکان ئه‌من قه‌ت ئاده‌می چوو تیک شه‌مامه‌ شه‌مامه‌ ره‌نگینه‌ی

سه‌ر به‌ خو ساری.

سوارۆ! هه‌ی سوار! مه‌رۆ له‌ من به‌ ته‌نی*

ئه‌وه‌ ده‌لی سوار مه‌زنی! به‌ منی مه‌زنی!

سه‌رت له‌ پولای چه‌نگت له‌ ئاسنی.

هه‌ر قه‌لا تینکی ده‌ چیه‌ی ئه‌توی له‌ بنی.

ئه‌و حا کمینکی زه‌ره‌ندییه‌ ئه‌توی له‌ کنی.

ئه‌وه‌ سولتانی ئه‌سته‌ممولی له‌ به‌ر سامی چوو که‌له‌ سوارئ من ناسه‌ کنی.

سوار! ئەمن ھەر ئەوی روژیم پی جوان بووی دەستت دەدایە شیریکی فەنەر لە من
دات دینانەووە کە پۆ و لووتی عەلی بە گی داسنی .

سوارۆ! ھەمی سوار! مەرۆ لە من بە تەنی .

ئەووە ئایشە گولم دەلی ئەمن روژینکی دانیشت بووم لە بەر بیژی ، ناوە لا بیژ کەمی
دە بیژ مانگانە .

ئەووە ناسکە سوارۆ من بە وی دادەھات داوای دە کرد بو تەنیا ماچینکی ھەر بە
سەریکە شینە بە ملیکی بە کۆنە نەم دەدایە .

ئە گەر بیژ و ئەو ناسکە سوارۆ من بیئەووە لە وی سەفەریکە گەرە و گران و
لەوی سەفەری کە کاولە ئیجسایە .

ئەمن سینگۆلی خۆمی بوودە کە مەووە بە باغچۆلە ، باغچۆلەمی بە بیستانە ، ھەرورک مەلایە
کە قورعان رەوانە ، ھەموو شەوی دەسی شەمەیی و روژی دە جمەمی تی ی دا بکاتووە
موتالایە .

سوارۆ! ھەمی سوار! مەرۆ لە من بە تەنی .

ئەووە سوار دەلی بە ئایشە گولۆ .

ئایشە گول! گولە جوانی!

سینگ سپی مەمک فنجانی!

چاوردەشی لیۆ قەیتانی!

گەردن کیل برۆ کەوانی!

داک حدود باب کەحلائی!

پرسییارە کی دە کەم لە تووی گولە خانی

بەژنی تووم بووا باریکن؟ لە بەر کەمبەرە لیڈانی.

سینگی تووم بووا سپییە؟ لە بەر شەوی شو کەوزانی.

روومەتی تووم بووا کەچلایە؟ لە بەر شەو راموسانی.

پرچی تۆم بۇ وا ئالن؟ له بهر خه نه ليدانى.

سوارو! ههى سوار! مهرو له من به تهنى.

ئهوه ئايشه گولم دهلى ئهمن وه رزم وه رزى ده به حرانم.

گو ماسيلكهى ده م چۆمانم .

كه رويشكهى پى سوارانم .

غولامى دوازده ئاموزايانم .

هه ر بن پشكى حهوت برايانم .

خوارزاي بيست. و چوار خالانم .

هه موويان بشونهوه به شورتنى .

له سه ر گيايه كه مردنى .

ئهمن نامينمهوه له خه نهى سه رى .

ئهمن قهت نامينمهوه له چاو رشتنى .

ئه گه ر روژينكى ناسكه سوارى خو ناپينم هه ر وه ده زانم سه ر شين - و قه له نده ر - و

بابان ويرانم .

سوارو! ههى سوار! مهرو له من به تهنى ت زىكى

ئهمن ده ليم سوارى كوستانان له من سه ريان به شينه .

سواريك دى سوارى مهيل كوئى سوارى عاربينه .

وده سوارى تو به شكى خودايه چ شهريكى له بو نينه .

ئه تو پينم بلى چ خه به ريكت له عاره ب - و عاره به سوارى من نينه ؟

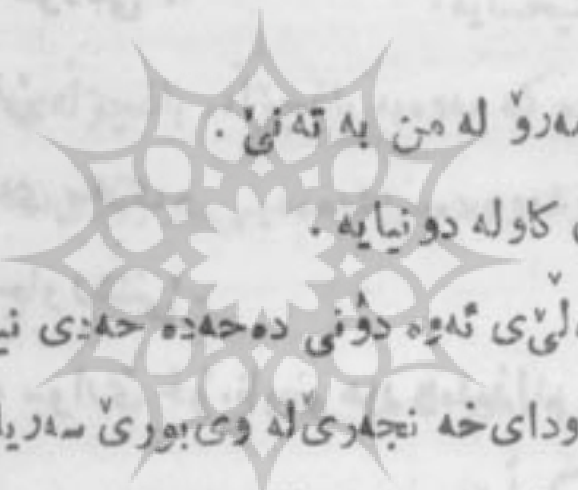
ئه وه ده لى سوار له من كه ليك ده زورن ئه مر: نازانم نيو نيشانهى سوارى تو چينه .

ده لى هه ر كه سانىكى سوارى من ناس ناكارمبىكى هه زده قه فى سه ر - و قون به زير

ئاو دراوى له پش كوئه دايه .

خه به ريكى له وى ده گه ودهى ده به ر كه مه به رى دايه .

که و او پاتولینکی فه تا پاشای ده بهر دایه .
 جووتیک شده ی له وی ده قورحوسینی ده سدر دایه
 چه کمیکی سمایل نامه یی ده پییه دایه ،
 نهو بو رینکی که فعل مازی یال- و بز به ژه نگاری ککک له سهر چوانی ده بن دایه .
 زینینکی له وی محته بهری له پشتی بو ری دایه .
 دانه لغاوینکی مرواری له زاری بو ری دایه .
 هر ته که له سوار چاکی ده پرسی نه حیلی جاغان مهر کیان مام- خالیان دوو
 گورک- و دوو گومان 'ههر شکاکان بازارانینان عه جه مان رو میان سوارینکی وایان
 تی دایه .



سوارو! هه ی سوار! مهر و له من به ته نی .
 نهوه ده لی ده ک لال بم له وی کاو له دونیا یه .
 سوار ی ته تو نیو نیشانی ده لی ی نهوه دو نی ده حه ده حه دی نیوه رو یه دا له گو شه
 گو شه ی ده مه ی دانی ههر به مه و دای خه نه چهری له وی بو ری سه ری ان ده کرده وه جو دایه .
 ده لی بز و سواره ره بی قهت خو شیان نه بین ی له دونیا یه .
 نه و چ خه بهر یکه داته به نایشه گولی سهر شینی قه له نده ری بابان ویرانی .
 سوار! ره بی نهوه ماینه ی ده بنت دایه مه ی ت هه ل گرت بی .
 دار ته قله ی دستت داره مه ی ت بی .
 تازیله ی له دوات هاوار بهرت بی .
 وه کی به خه بهر یکه داته به نایشه گولی سهر شینی قه له نده ری بابان ویرانی .
 سوارو! هه ی سوار! مهر و له من به ته نی .
 نه من ده لی م سوار ی! مهر و له من به ته نی .
 جه له بی عه ره به سوار ی کو ره به بان ت ده که نی .
 ههر سه د- و بیست- و چوار برینی ده که نه وه ده وی کاو له به ده نی .

خه به ریکم بو بده نه وه به وان هه کیمان، ته بییان، لوقمانان چ تا قه ده ستانی نه که نی.

هه تا وه کو بو خو می گه یمه سه ری.

که ر بو خو می گه یشتمه سه ری.

هه ر له که ل که لیکه ده سه خوشکان سوو که مه له میکی بو ده گر مه وه له حیللی

له دار چینی له میخه کی له ئاره قی سینگ و مه مکان نه وه له باری ده لیوان له توژی

ده شه دی له ژهنگی ده دانان له چلکی نهنگو ستیلان له بو نهوشان له گولی گولای

له په لکی ره شه ریحانی هه ر ده ستاوانی ده ده می به ئاره قی قولکی بهر که ده نی.

ده می هاویمه سه ر برینی شوره سواریم نهو سالکه ساله که می زور سارد و سه رمایه

نه بادا پکی شیه وه هه وایی ده که ل نه وی پیره ته شه نی.

سوارو! هه می سوار! مهرو له من به ته نی.

نه وه سوار نه ستیرم هه لدینه وه له لای ده کویه، هه ر به کسی دی له من هه لدینه وه له

لای ده ره وان دزی.

نه من دو وازده مه لای ده دو وازده عیلمم گر بو نه وه به شایده، نه که روژی بیست و

چوار ده سرو که می ده گوله به ئالتونم ده بهر فرمی سکی چاوان دا ده دزی.

سوارو! هه می سوار! مهرو له من به ته نی لایات قره کی

رتال جامع علوم انسانی

suārō

suārōy āyša gulē:

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.

amən daḷēm suār! gāzī ba mən gāzī.

agar suārē mən dēt-ū rādabri la nēw tipl 'askar-ū
sarbāzī.wara suār! amən du'āt bō dakamawa rabi ba dūr bī la
dardān la baḷayān la harāmatān awa la gulē ḥusēnī
'abdulā 'asōy rostamī barāzī.awa suārē mən da cētawa quḷa safarān qat jāreḳī nā-
yatawa xudā ḥāfizēḳī la mēui sar šīnē qalandarē bā-
bān wērān bəxwāzī.

har la mən da bētawa ba šīn-ū harāmatī pīra matāzī.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.

awa suāra maṛō la mən suārī suār! la mən diyari.

amən šīr-ət bō dānmawa la ōzāznē šāy matāl-ət bō dē-
nmawa la kən xudkāri.

agar bēt-ū rūy xō-t waḡerī la hazār-ū pēnsat suārī.

amən lē-t harām da kamawa xəlwey damānga šawē har

newānī sing-ū mamkān amən qat-ət nā-damē jūtēk šam-

āma, šamāma rangīney sar ba xusārī.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.

awa daḷē suār! mazēnī! ba mənī mazēnī!

sar-ət la pōḷay cang-ət la 'āsēnī!

har qalātēḳī dacēyēy atōy la bēnī!

aw ḥākmēḳī zarandiya atōy la kēnī!

awa suḷtānī astammūlē la bar sāmī cūkaḷa suārē mən
na-sak nī.

suār! amən har awē rōžēm pē juān būy dast-ət dadāya

šīrēḳī fanar la mən dāt dēnānawa kapō-w lūti 'allī

baḡi dāsni.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.
 awa āyša guḷəm dalē amən rōžēki dāništ büm la bar
 bēre nā walā la bar bērakey da bēra māngāya.
 awa nāska suārē mən ba wē dādahāt dāwāy dakərd bō
 tanyā mācēki har ba sarēka šina ba mələki ba kōna
 namdadāya.

agar bēt-ū aw nāska suārē mən bētawa la wē safarēka
 gawra-w gərān-ū la wē safarēka kāwlal ēhsāya.
 amən singōley xō-mi bō dakamawa ba bāšcōla, bāšcōley
 ba bēstāna har wak malāyaka qur‘ān rawāna hamū šawī
 da sēšammey-ū rōžī da jəm‘ey tēy dā bəkātawa mutāl-
 āya.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.
 awa suār dalē ba āyša guḷē:
 āyša guḷ! guḷa juānē!
 sing səpi mamək fənjanē!
 cāw rašē lēw qeytānē!
 dāk hədūd bāb kablānē.
 pərsiyārēki dakam la tōy guḷa xānē!
 bažnī tō-m bō wā bārīkən? la bar kambara lē dānē.
 singī tō-m bō wā səpiya? la bar šawē šaw gawzānē.
 rūmatī tō-m bō wā gaclāya? la bar šaw rāmusānē.
 pərcl tō-m bō wā aī-ən? la bar xanā lē dānē.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.
 awa āyša guḷ-əm dalē amən warzəm warzī da baḥrān-əm.
 gō māsīlkey dam cōmānəm.
 ōulāmi duāzda āmōzāyānəm.
 har hən pəšqē ḥawt bərayānəm.
 xuārzāy bistū cuār xālānəm.
 hamuyān bəšōnawa ba šurtānē.
 la sar giyāyaka mərdəne.

amən nā mēnmawa la xaney sarī.
 amən qat nā-mēnmawa la cāw rēštənē.
 agar rōžēki nāska suārē xō nā bīnəm har wa dazānəm
 sar šīn-ū qalandar-ū bābān wērān-əm.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.
 amən daḷēm suārē kōstānān la mən saryān ba šīna.
 suārēk dē suārē meyl ḳotī suārī ‘ārabīna.
 wara suārē tō baškē xudāya cə šarīkī la bō nīna.
 atō pē-m bəḷē cə xabarēk-ət la ‘ārab-ū ‘āraba suārē
 mən nīna.

awa daḷē: suār la mən galēk dazōrən amən nāzā-
 nəm nēw nišāney suārē tō cīna.
 daḷē: har kasānēkī suārē mən nās nākā rəmbēkī hažda
 qafī sar-ū qun ba zēr āwd rāwī la pəš kōya dāya.
 xanjarēkī la wī da gawrey da bār kambarē dāya.
 kawāw pātōḷēkī fatā pāšāy da bar dāya.
 jūtēk šadey la wī da qōr ḥusēnī da sar dāya.
 cakmēkī səmāyəl nāmāyī da pēya dāya.
 aw bōrēkī kafal māzī yāl-ū bəž ba žangāri kələk la
 sar cuānī da bən dāya.
 zīnēkī la wī mēhčabari la pəštī bōrē dāya.
 dāna ləḫwēkī mərwarī la zārī bōrē dāya.
 har agar la suār cāḳē dəpərsī na həlī jāfān marḳiyān
 mam xaliyān dū gūrək-ū dū gōmān har səkākān bārzāniyān
 ‘ajamān rōmiyān suārēkī wāyān tē dāya.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.
 awa daḷē: dak lāl bəm la wē kāwla dunyāya.
 suārē atō nēw nišānānī daḷēy awa donē da ḥada ḥadī
 nīwəṛōyadā la gōša gōšey da meydānē har ba mawdāy
 xanjarē la wī bōrē saryān dakərdawa jūdāya.
 daḷē bəṛō suāra qat xosiyan na bīnī la dunyāya.

awa cə xabarēka dāta ba āyşagulē sar şinē qalandarē
bābān wēranē.

suār rabī aw māyney da bən-ət dāya meyt haļ gər-ət
bē.

dār taqley dast-ət dāra meyt-ət bē.

tāžīley la duāt hāwār bar-ət be.

waxi ba xabarēka dāta ba āyşa gulē sar şinē qaland-
arē bābān wēranē.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.

amən daļēm: suārē maṛō la mən ba tanē.

jaļabī 'araba suārī kuṛa babān-ət daganē.

har sad-ū bist-ū cuār bərīnī da kanawa da wē kāwla
badanē.

xabarēk-əm bō bədanawa ba wān hakīmān tabībān luqm-
ānān cə tāqa dastānī na kanē.

hatā wakū bō xō-mi geyma sarē.

gar bō xō-mi gayistma sarē.

har la gal galēka dasta xuşkan sūka maļḥamēki bō
dagərmawa la hēlē la dārcīnē la mēxaḳē la āraqē si-
ng-ū mamkān awa la bāri da lēwān la tōzi da-şadē la
žangī dadānān la cəlḳī angustīlān la bōnawşān la
gulī gulāwē la paļkī raşa rihānē har dastāwānī dad-
amē ba āraqē quļkē bar gardanē.

dey hāwēma sar zāri bərīnī sōra suārēm aw sālaka
sālakey zōr sard-ū sarmāya na bādā pəḳēşētawa haw-
āya da gaļ awē pīra taşanē.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.

awa suār! astēram haļdēnawa la lāy da kōya, har ya-
ḳī dī la mən haļdētawa la lāy da rawāndəzē.

amən duāzda malāy da duāzda 'ilm-əm gərbunawa ba
şāyida aga rōžē bist-ū cuār dasrōkey da ba gula

aļtūn-em dabar fərmēsķi cāwāndā darzē.

suārō! hey suār! maṛō la mən ba tanē.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه سواره عایشه گل :

سوار! ای سوار! مرو ازمن به قنهایی (بدون من مرو).
 من میگویم ای سوار! دلاوری (۱) در نظر من، تنومندی (۱) !
 سوار من که می آید از میان سپاهیان و سربازان می گذرد.
 بیا ای سوار من ترا دعا می کنم! پروردگار ترا از دردها، بلاها، از جنگها
 از گلوله حسین عبدالله حسن رستم برازی بدور دارد!
 سوار من به مسافرتهای کسوتاه می رود، هیچگاه نمی آید از من خاکسار
 قلندر خانه خراب خدا حافظی کند.

۱- در متن کردی لفظ «گاز» در این مصراع دو بار تکرار شده است، واژه گاز دارای معانی زیادی است و در فرهنگهای کردی به معانی زیرین نیز آمده است:
 فتح الطريق فی حقل القمح بايجاد مرضيق فيه بالعصا.

«فرهنگ مهاباد»

gaz² (gāz) n. back, blunt edge of blade, long narrow side of brick; BESER Y PISHTA KEWT, he

fell flat on his back.

A Kurdish-English Dictionary. P. 51.

تنها در لغت نامه دهخدا ذیل گاز به معنی مناسبی بر خورده ایم که در توجیه مطالب به ما کمک می کند و آن اینکه: گاز: درخت صنوبر است که ستون کنندش (حاشیه فرهنگ اسدی نهجوانی و بنقل صحاح الفرس)...

باتوجه به این معانی و این که در متن کردی گوید: سوار تو «گاز» هستی، در نظر من «گاز» هستی. ما گاز اول را بر اساس فرهنگ مهاباد میگیریم یعنی ای سوار تو آن دلاوری هستی که اگر در میان انبوه سواران محاصره بشوی، باز نخواهند توانست که بر تو دست بیازند، و خود را از مهلکه، نجات میدهی و راه خود را باز خواهی کرد. گاز دوم را به معنی «ستون» میگیریم که متناسب با «گاز» در گاز پشت فرهنگ وهبی، و نیز گاز در لغت نامه دهخدا است یعنی ای سوار تو در نظر من آن، ستون محکمی هستی که سپاهیان می توانند به تو تکیه کنند.

از (نظرم) می گذرد شیون و جنگ پیرمتاز (۱)

سوار! ای سوار! مرو ازمن به تنهایی!

کنون ای سوار مرو، در نظر من چابک سراری، سوار، بر من هویدایی.

من شمشیرت را از خزانه شاهی و سپرت را از پیشگاه خداوند کار می آورم.

سرار! من از «توژ» töz (۲) مار سرزینی برایت می سازم.

اگر بیاید (در صورتی که) از هزار و پانصد سوار (زمان جنگ) روی گردان شوی.

من شبهای مهتابی را بر تو حرام خواهم کرد، هر آینه میان سینه و پستانها، هیچگاه

یک جفت شامه، شامه رنگینی را که شبم بر آن نشسته است به تو نخواهم داد.

سوار! ای سوار! مرو ازمن به تنهایی!

کنون گوید: سوار بزرگی! در نظر من بزرگواری!

سرت از پولاد، پنجهات از آهن است.

گردزی را که میروی، تو در زیر آن هستی! (جهت گشودنش دامن به کمر زده ای).

۱ - نام خاص «مه تاز» mataz. به نظر می رسد که راوی چند مصراع را

از این بند فراموش کرده باشد، زیرا مصاریح از نظر مفاهیم به سختی قابل پیوند با همدیگر هستند.

۲ - «توژ» töz «قشر بسیار نازکی را گویند که کیهنگام التیام زخم بر روی

آن می نشیند، نیز آن قشر نازک را گویند که در بهار آن «مار» دور می اندازد، که در نارسایی پوست کوبند:

«سوفی گهر به زمی به هشتت گهره که توژی با ویژه وهره نه م گهره که

sofy gar bazmy bahaštät garaka

tözē bāwēža wara am garaka

سوفی اگر دیدن بزم بهشت را در سرداری پوست بینداز به این کوی و برزن بیا

«هه ژار»

در برهان قاطع ذیل توز چنین آمده است: «پوست درختی است که بر کمان وزین اسب و

امثال آنان پیچند».

به نظر می رسد در اینجا سراینده بیت خواسته با به کار بردن «توژی ماری» töži mārī

نهایت نازکی سرزینی را برساند که ساختن آن را در نظر داشته است.

هر فرمانروائی که دوراندیش است تو در نزد وی هستی!

کنون سلطان استانبول از هیبت سوار کارمن آرامش ندارد.

سوار! هر آینه آن روز در نظر من زیبا می نمودی که یک شمشیر فیزی را برداشته بودی و دماغ علی بیگ داسنی را می بریدی.

سوار! ای سوار! هر واژمن به تنهایی!

این عایشه گل است که می گوید: من روزی جلو دیری (۱)، پیری، ماده گاوها نشسته بودم.

در آن حال چابک سوار من از آنجا می گذشت. درخواست بوسه‌ای از من می کرد، از خاکساری و درماندگی به او نمی دادم.

اگر بیاید، این سوار کارمن از این سفر بزرگ و گران، از سفر الحساء ویران شده باز گردد.

من سینه خود را برای وی باغچه‌ای می‌کنم، باغچه‌ای که بوستان دارد.

(تا) مانند ملایی که قرآن را روان است، شبهای سه‌شنبه و روزهای جمعه در آن مطالعه کند.

سوار! ای سوار! هر واژمن به تنهایی و بطالعات فریبگی

کنون سوار می گوید به عایشه گل گل باغ علوم انسانی

عایشه گل گل زیبا!

ای سینه سپیدپستان بسان فنجان!

سینه چشم لب چون قیطان!

کردن بلند (۲)، ابرو کمان!

۱- بیر bër : معنی دوهیدن کله را گویند.

۲- در متن کردی « که ردن کیل » آمده است، کیل

به معنی سنگ عمودی مزار است.

مادر حدود (۱) پدر کحلان.

از تو ای گل خان! (۲) پرشی دارم :

بشن (۳) تو چرا چنین باریک است؟ به خاطر کمر بستن.

سینه تو چرا چنین سپید است؟ به خاطر شب، غلطیدن در شب.

گونه‌های تو چرا چنین رخشنده است؟ بخاطر بوسه‌های شبانه.

گیسوان تو چرا چنین آل هستند؟ به خاطر حنا گرفتن.

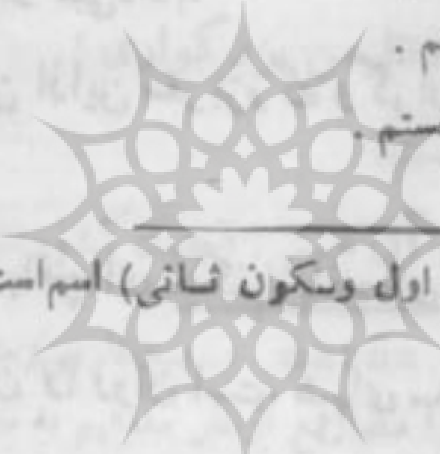
سوار! ای سوار! مرو ازمن به تنهایی!

کنون عابشه گل می گوید: من ورزم ورز (۴) دریاها هستم.

گوش ماهی کنار رودخانه‌ها هستم.

کرویشکه (۵) پای سواران هستم.

غلام دوازده عموزادگان (۶) هستم.



۱- حدود و کحلان (به فتح اول و سکون ثانی) اسم است برای دو نژاد از اسب که

به خوبی معروفند.

۲- شایسته دست خان.

۳- بشن بمعنی کمر.

۴- ورز (به فتح اول و سکون ثانی): هم‌ریشه با ورز دروزیدن و ورزش بمعنی، تعرك

و حرکت.

۵- (که رویشکه karwēška) اثر قیاج رفتن، و موجی را گویند که به هنگام رشد کافی

کشتزارهای گندم وجو، در اثر وزش باد در سطح کشتزار ایجاد می‌شود.

هات‌ده لیلوی جو

وه نه و شدی جوانی خوش بو

دار ده ری کرد و چرو

که رویشکه‌ی کرد گه‌نم-وجو

wanawšey juāny xōšbō

hāta dar la lēwī jō

karwēškey kerd ganm-ū jō

dār dary kerdō carō

از کناره جوی بیرون آمد

بنفشه زیبای خوشبوی

درخت جوانه زده است

گندم وجو که رویشکه کرد

«همین»

هر آینه آخرین پشك (۱) هفت برادرانم هستم.

خواهرزاده بیست و چهار دائی هایم هستم.

همه ایشان را بشویند، شستنی «۳» .

بر روی گیاه مردن «۳» .

من از به حنا گرفتن سر خود باز نمی مانم .

من هیچگاه از سر مه کشیدن چشمانم باز نمی مانم.

(لکن) اگر روزی چابك سوار خود را نبینم، چنان می دانم که خاکسار و قلندر و

خانه خراب هستم.

سوار! ای سوار! مرو از من به تنهایی !

من می گویم ای سوار! کوهستانها در نظر من سر به شیون هستند. (۴)

سواری می آید، سوار برابر سب کهر هائندی است، چابك سوار است. (۵)

بیا ای سوار! ترا به خدایی سو کند (که) انبازی ندارد.

توبه من بگو از چابك سوار، چابك سوار من هیچ خبری نداری؟

۱- پشك : (به کسراول و سکون ثانی) : قرعه را گویند که شریکان در میان خود به جهت

«برهان قاطع»

تقسیم اسباب و اشیاء بیندازند. و شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲- شستن دوم برای تاکید است.

۳- جوانمرگان را در گیاه تازه می پیچند.

۴- در اینجا با بر شمردن دائی ها و برادرهایش ، سراینده می خواهد این را برساند که

هر چند تمام این کسان برای من عزیز هستند لکن حتی مرگ دسته جمعی آنان به اندازه غیبت

يك روزه سوارکار (معشوق) در وی اثر ندارد و از اینکه دور از دیده سوارو است تحسیر

می خورد و خود را خاکسار و خانه خراب می داند. در اینجا به نظر میرسد که به هایشه گل الهام

شده باشد که سوارکارش کشته می شود، و تقریباً در انتظار شنیدن چنین خبری است، که در نظرش

مجسم می شود، حتی کوهستانها نیز به خاطر مرگ سوار شیون سر داده اند.

۵- در متن کردی «عاره به سوار arābasuār» ، و «سواری عاره بینا suāri ʿarabina»

زیاد بکار رفته است. در کردی ارا به را «عاره به» تلفظ میکنند ، و شاید منظور این باشد که

سوار من چنان چابك است که از عهدۀ ارا به سواری نیز بر می آید.

اوست می گوید : سواران در نظر من بسیارند. من نمی دهم نام و نشان سوار تو چیست؟
می گوید هر کسیکه سوار مرا نمی شناسد، يك زو بین هیجده ذراعی سروته مطلا را
در پشت خود دارد.

يك خنجر بزرگ بر کمر دارد .

(از نوع) دکه و اوپاتول (۱) ، فتاح پاشا (۲) به آن دارد .

يك جفت شده قورحسینی (۳) به سر بسته است.

يك چکمه اسماعیل نامه یی (۴) به پا دارد.

او اسب بودی، سرین گرد یال و موی پیشانی (۵) ژنگاری که دمش به استخوان چو (۶)
می رسد، به زیر دارد. (۷).

۱- کت و شلوار ویژه کردی را گویند.

۲- برنگارنده روشن نیست که فتاح پاشا کدام يك از شخصیت های تاریخی بوده است
لکن بنا به روایات افوامی ملا عبدالله فاضلی او را از طایفه خانزاد سوران (سهران) میداند
که در عهد صفوی دارای اقتدار فراوانی بوده است.

۳- شه دهی قورحسینی *šadeyqōrhōsenī*: نوعی از شده حریر بوده است که به
مرغوبیت اشتهار داشته است و در منظومه های هجایی کردی از آن زهد یاد شده است، و شاید
منظور از (شده) «ی قورحسینی» نوع شده ای باشد که کورحسین پاشا حاکم ولایت سوران به
سرمی بسته است. نام برده پس از مصطفی بگ قزلباشی به گیلان به حکومت نشسته است. رک :

میژووی مییرانی سوران ص ۱۷

(۴) نوعی از چکمه بوده، که در هوسل ساخته می شده و نوک آن برگشته بوده

و تا این اواخر نیز مورد استفاده بوده است . (ملا عبدالله فاضلی)

(۵) در متن کردی واژه «بژ» *bəž* ، به کار رفته است به نظر می رسد که با «پش» فارسی

همریشه باشد ؟

گرفتنش پش و یال اسب سیاه زخون لعل شد خاک آورد گاه

شاهنامه

۶- استخوان برآمده پشت پای اسب نزدیک سم .

(۷) اوصافی که برای اسب سوار بر شمرده می شود، یاد آور توصیفات است که فردوسی

از اسب اسفندیار می کند :

سینه چشم و بور ابرش و گاودم سیه خایه و تند و یولاد سم .

ذین معتبر بر پشت بود دادد.

يك لگام مروارید نشان در دهن بود دارد .

هر آینه اگر اسوار کار خوب می‌پرسی، هیچیک از ایل‌های جاف، مرکی، مام خالی، و دو گورک و دو گوم، شکاک، بارذانی، عجم (قوم فارس) رومی، چنین سوار کاری ندارد.
سوار! ای سوار! مرو ازمن به تنهایی .

اوست می گوید: آه لال شوم در این دنیای ویرانه .

سواری را که تونام و نشانه‌هایش را می‌گویی . درست (۱) دیروز بهنگام ظهر، در گوشه میدان، بالب تیز خنجر سرش را از آن بورد بر پشت آن اسب، جدا می‌کردند.
می‌گوید: بروای سوار. از خدا می‌خواهم در این دنیا روی خوشی‌ها را به خود نبینی سوار. از خدا می‌خواهم این اسبی که به زیر تو است مرده بردار «تابوت» تو باشد.

دارتقله «به فتح اول و سوم» (۲) دستت، دارمیتت «دار تابوت» باشد .

تازی که به دنبالت است - فریاد رسان تو باشد. «خبر دهنده مرگت باشد» ،
به خاطر خبری که به عایشه گل خاکسار قلندر خانه خراب دادی.

سوار. ای سوار. مرو ازمن به تنهایی.

من می‌گویم: سوار. مرو ازمن به تنهایی.

(۱) در متن کردی واژه «آهوه» (awa) به کار رفته است که می‌تواند یا مرکب باشد

به صورتی از:

الف - ضمیر فاعلی آهوه aw و پسوند رابطه‌ای (a) به معنی اوست.

ب - ضمیر اشاره نزدیک آهوه aw و پسوند رابطه‌ای (a) یعنی این است .

یا جامد باشد به این معانی :

الف - وصف باشد، به معنی (درست فارسی در جمله) درست این سخن قول پینمبر است .

(آهوه دؤنی بوو (awa dōnē bū) یعنی درست دیروز بود !

ب - قید باشد به معنی (اکنون) فارسی مانند: (آهوه دیم (awa dēm) یعنی اکنون می‌آیم.

(۲) چوبی است که زمانند با سری چند لایه چرم گرفته که آن را به زمین می‌کوبند و

میزان برخاستن آن از زمین نشانه زور بازو است.

دسته چابك سواران فرزندان بابان «۱» به تومی رسند (ترا تعقیب می کنند).

هر آینه صدوبیست و چهار زخم را در این بدن ویران ایجاد می کنند .

از سوی من خبری برسانید به حکیم ها، طبیب ها، لقمان ها، که هیچ دستی به وی نرسانید.

تا که خودم بر سرش برسم .

وقتی که خودم بر سرش رسیدم .

هر آینه بادسته ای از خواهران مرهم سبکی را ازهل، دارچین، میخک، از عرق سینه

و پستان، از بار «۲» لبها، از گرد شده، از زنگ دندانها، از چرك انگشتریم، از

گلهای بنفشه، از گل کلاب و از کاسبرک سیاه ریحان درست می کنم و (با) عرق چاه

زنخدان بهم می آمیزم (۳).

بردهنه زخم چابك سوار خودم می گذارم، امسال، سالش سرد سرد است، نکند هوا

را به همراه تشن (به فتح اول و دوم) کهنه بکشد .

سوار! ای سوار! مروازمن به تنهایی .

کنون ای سوار! ستاره ام طلوع می کند از سوی گوی سنجق (۴)، دیگری از سوی

رواندز «۵» .

من دوازده ملای دوازده علم «۶» را به شاهد گرفته به خودم (گرفته- ۱۸) که هر روز

۱- یادآوری جنگی را میکنند که بین عشیره بابان با عشیره سوران در زمان محمد

پادشاه رواندز در نیمه اول قرن سیزدهم هجری رخ داده است. رك : میژووی میروانی

سوران .

۲- بار: عبارت از جرمی است که در اثر تشنگی و ناراحتی بر روی لب می نشیند .

۳- از بر شمردن این اوصاف می خواهد بگوید که شفا یابی سوار با این زنگ هائی

است که بر روی زینت آلات من نشسته است که همگی در اثر تحسرو تأسف دوری از وی

زنگ زده شده اند .

۴- یکی از شهرهای بزرگ کردستان عراق است .

۵- شهر کوچکی است در شمال شرقی کردستان عراق .

۶- منظور از ملای دروازه علم، کسی است که در فرا گرفتن علوم دینی هیچک از

علوم متداوله معقول و منقول را فرو گزار نشده باشد (مجتهد، یا مفتی) .

بیست و چهار دستمال گلدار طلایی در زیر اشک چشمانم می پوسد :

سوار ! ای سوار ! مروازمن به تنهایی .

توضیح :

در خاتمه ذکر این نکته لازم است که آقای محمد توقیق وردی در شماره اول سلسله انتشارات فولکلور کردی متنی را از سواره عایشه گل دردو بخش بدون هیچگونه تجزیه و تحلیلی منتشر کرده است . بخش اول را به نام سوارو ؛ بخش دوم را بنام عایشه گل انتشار داده است که فقط در برخی از مصاریع با متن حاضر مطابقت می کند ولی از نظر مضمون چندان تفاوتی با این روایت ندارد رک :

فولکلوری کوردی، به سی شیوهی، سورانی - پادینیانی و فهیلی به شی سورانی

چاپ یکم، سال ۱۹۶۱. چاپخانه دارالتضامن بغداد : ص ۲۲ - ۱۹ و ص ۴۹ - ۴۶ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

* از آنجا که ساختمان واحه‌های گویشهای بلباسی و مکریانی که سوارو به آنها

نزدیک است تعیین نشده است . آوا نوشت این مقاله تنها دارای ارزش فنتیکی نه فونولوژیکی

است .